

تبیین مفهوم وحدت در مثنوی با استعاره شناختی^۱

مقاله علمی - پژوهشی

سیده زهرا میرنژاد^۲

محمد تقوی^۳

مریم صالحی نیا^۴

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۲/۱۲

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۵/۱۲

چکیده

وحدت از مفاهیم محوری در تفکر عرفانی است. مولانا برای تفهیم این مفهوم، همچون بسیاری از مفاهیم غامض عرفانی، از استعاره بهره برده است. در این پژوهش، استعاره های مولانا از مفهوم وحدت در مثنوی معنوی، براساس نظریه استعاره شناختی لیکاف و جانسون، بررسی و تحلیل شده است. هدف از این مقاله آن است که با تحلیل استعاره ها و تشخیص نوع و کارکرد شناختی آن ها، دیدگاه مولانا به این مفهوم، نحوه معرفی آن به مخاطب و عوامل مؤثر در انتخاب این استعاره ها را دریابیم. ابتدا نمونه های استعاره های وحدت را استخراج کردیم و بعد به تحلیل و توصیف آن پرداختیم. مولانا در مثنوی، از هفت کلان استعاره نور، انسان، عنصر طبیعی، شیء، مکان و ظرف، رویدنی ها و مفهوم انتزاعی استفاده کرده که اغلب استعاره ها از نوع هستی شناختی هستند. با این

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/JML.2020.31111.1939

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران، mirnezhad.zahra@yahoo.com

۳. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران (نویسنده مسئول)، taghavi@um.ac.ir

۴. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران، m.salehinia@um.ac.ir

استعاره‌ها، تمام ویژگی‌ها و کارکردهای مفهوم وحدت، به نحوی که با اصل حفظ اسرار منافات نداشته باشد، برای مخاطب به تصویر کشیده شده است. عواملی مانند شغل خطابه و ارتباط با عموم مردم، سبک شاعری و محیط زندگی مولانا در گزینش استعاره‌هایی ساده، ملموس و عامیانه تأثیرگذار بوده است، اما دسته‌ای از استعاره‌ها هستند که تصویر ارائه شده از وحدت، در آن‌ها بسیار انتزاعی است و گویی برای محرمان و مخاطب خاص به کار رفته است، مانند «وحدت بی‌رنگی است»، «وحدت فکر است» و... در این استعاره‌ها، تصویری که برای معرفی مفهوم انتزاعی وحدت به کار رفته، خود انتزاعی است و نیاز به معرفی دارد.

واژه‌های کلیدی: استعاره شناختی، لیکاف و جانسون، مثنوی معنوی، مولانا،

وحدت.

مقدمه

یکی از دغدغه‌های همیشگی عارفان بزرگ، رعایت اصل حفظ اسرار از نامحرمان بوده است. علاوه بر ذات زبان عرفان که استعاری است، این مسئله نیز یکی از دلایلی است که عارفان را به کاربرد کلام رمزی و استعاری واداشته است. در نتیجه در متون نظم و نثر عرفانی، استعاره‌های متنوعی هست که هم مقوله‌ها و مفاهیم عرفانی را برای سالکان مبتدی و مخاطبان ملموس می‌کند و هم ضمن رعایت اصل حفظ اسرار، راهی برای بیان تجربیات عرفانی می‌گشاید. باید گفت جهان اندیشه عارفان از طریق استعاره قابل درک شده است؛ چرا که «استعاره قادر است مانند تمثیل، مفاهیم روحانی و انتزاعی را که دشواریاب‌اند، در قالب زبان محسوس و ملموس بیان کند» (پورنامداریان، ۱۳۶۴: ۱۴۴).

از محوری‌ترین و اساسی‌ترین مفاهیم در اندیشه و آثار مولانا مفهوم «وحدت» است؛ در اندیشه و تخیل ژرف و جولانگاه بینش عرفانی مولانا، تصاویر و نقوش متعدد و عناصر بی‌پایان کثرت، در یک نقطه به هم می‌رسند و به نظریه‌ای اساسی و مفهومی واحد تبدیل می‌شوند و با همه تنوع و ظواهر متفاوت در همان یک «نقطه واحد»، به یک منظور و یک نظریه و یک حکمت مبدل می‌شوند. به گفته مولانا متاع واحد «دکان وحدت مثنوی» را عرضه می‌دارند (مرتضوی، ۱۳۹۰: ۶۸-۶۹). از این رو مولانا مثنوی خود را «دکان وحدت» می‌نامد و می‌گوید:

مثنوی ما دکان وحدت است غیر واحد هر چه بینی آن بت است

(دفتر ششم، ب ۱۵۳۱)

مولانا ارواح و نفوس مؤمنان را به نور تشبیه می کند که در حقیقت، یک چیز و در مراتب قوت و ضعف، مختلف هستند. به این طریق، پرده‌ای از اصل فلسفی-عرفانی را که وحدت وجود و وحدت موجود می گویند، برمی دارد و روزنی از آن نور واحد را بر ما می تاباند (همایی، ۱۳۷۶: ۱۰۸). در وحدت کلمه نیز درواقع مقصود نهایی از دوگانگی لفظ و صورت، دوگانگی عدم‌های هستی نما و تعینات و عدم امتیاز و وحدت آن‌ها در هستی مطلق است (مرتضوی، ۱۳۹۰: ۱۳۳). الفاظ، تلون تعینات در هستی هستند که نباید به آن‌ها فریفته و از حقیقت غافل شد.

مولانا برای بیان این اصل که اجزا و موجودات متکثر محسوس و تشکیل دهنده جهان از هر حیث که تصور می توان کرد وجود حقیقی ندارند و عدمی بیش محسوب نمی شوند و تنها نمودی از هستی مطلق هستند، از تصاویر و استعاره‌های زیادی استفاده کرده تا ذهن مخاطب را به آن اصل بزرگ و حقیقت نهفته‌ای که ریشه و هستی این نمودها است، آشنا و به سوی او راهنمایی کند (مرتضوی، ۱۳۹۰: ۶۴). از این رو وحدت ارواح، وحدت ادیان، وحدت کلمه و همه تصاویری که برای وحدت آورده است، پلی است که به واسطه آن‌ها، مخاطب را به وحدت وجود و آن وجود حقیقی رهنمون شود. به همین علت در این پژوهش، تمام تصاویر مربوط به وحدت اعم از وحدت وجود، وحدت ادیان، وحدت ارواح، وحدت کلمه و... بررسی می شود.

در این پژوهش، با بررسی نمونه‌های استعاره‌های شناختی از مفهوم وحدت در مثنوی مولانا و تحلیل و بررسی آن‌ها، کلان‌استعاره‌های موجود در مثنوی را مشخص می کنیم و نوع استعاره‌ها و کارکرد شناختی آن‌ها را درمی یابیم تا از این طریق بتوانیم به سؤالات زیر پاسخ دهیم:

۱. نظام‌های استعاری به کاررفته از مفهوم وحدت در آثار مولانا از چه قلمروهایی گرفته شده است؟
۲. با بررسی استعاره‌های مفهومی وحدت در مثنوی، به چه تصویر ذهنی‌ای از وحدت در اندیشه این شاعر می توان رسید؟

۳. نوع و کارکرد شناختی استعاره‌های به کاررفته از مفهوم وحدت در مثنوی مولانا چیست؟

با یافتن پاسخ این سؤالات می توانیم دیدگاه و نوع نگاه مولانا را به این مفهوم محوری در عرفان دریابیم و بفهمیم که مولانا چگونه و با چه ویژگی هایی، وحدت را برای مخاطب معرفی و ملموس کرده است و چه عواملی در گزینش این استعاره‌ها بر مولانا تأثیر گذار بوده است. همچنین بررسی استعاره‌های وحدت و یافتن کارکردهای شناختی آن موجب وضوح و گیرایی بیشتر این مفهوم انتزاعی می شود و می تواند ساختار ادراک و دریافت مخاطب را نسبت به این موضوع شکل دهد. چنین معنادار استعاره‌ها و بهره‌بردن از تصاویر حسی و ملموس کمک می کند که این مفهوم برای ناآشنایان یا مخالفان، روشن و انکارناپذیر شود.

مبنای نظری تحقیق

۱. استعاره شناختی

از عناصر چهارگانه علم بیان، استعاره مهم‌ترین ابزار تصویرپردازی است که از زمان ارسطو تا امروز مورد توجه نظریه‌پردازان و پژوهشگران حوزه ادبیات، فلسفه و زبان‌شناسی واقع شده است. طبق نظریه استعاره شناختی، «استعاره در درجه اول نه به زبان، بلکه به نحوه اندیشیدن بشر مربوط می‌شود و تفکر اساساً خصلت استعاری دارد. بدین معنا که آدمی میان حوزه‌های مختلف، نگاشت‌های معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی می‌یابد و به همین دلیل، یک حوزه را براساس مفاهیم متعلق به حوزه دیگر می‌فهمد» (قائم‌نیا، ۱۳۹۳: ۳۱). ردی نشان داد که جایگاه استعاره اندیشه است و نه زبان، و استعاره بخشی مهم و جدایی‌ناپذیر از شیوه متعارف و معمول مفهوم‌سازی جهان توسط ماست. همچنین رفتار روزمره ما بازتاب درک استعاری ما از تجربه است (لیکاف، ۱۳۹۰: ۱۳۸).

نظریه عام استعاره مبتنی بر مشخصات نگاشت‌های بین قلمروهای ذهنی است. براساس نظریه زبان‌شناختی (CL)، افکار ما تجسم می‌یابند. بدین معنی که ما اندیشه‌های خود را درباره جهان و خود در خلال تجربه تجسم‌یافته از جهان و خود مفهوم‌سازی می‌کنیم. به عبارت دیگر، نمی‌توانیم بدون آنکه استعاری فکر کنیم، انتزاعی فکر کنیم (فریمن، ۱۳۹۰: ۳۰۲). لیکاف و جانسون معتقدند که الگوهایی که عبارت‌های استعاری را می‌سازند، در زبان قرار ندارند؛ یعنی به واژه‌ها مربوط نیستند. بلکه جایگاه آن‌ها در اندیشه است (لیکاف و جانسون، ۲۰۰۳: ۶).

یکی از مشخص‌ترین روابط میان معانی، روابط استعاری است؛ یعنی واژه‌ای در کنار معنی تحت‌اللفظی خود، از یک یا چند کارکرد جنبی نیز برخوردار است (پالمر، ۱۳۹۱: ۱۱۶). از نظر زبان‌شناسی شناختی، استعاره متشکل است از یک حوزه مبدأ (ب) و یک حوزه مقصد (الف). مبدأ عینی‌تر و مقصد انتزاعی‌تر است. روابط میان دو رکن را به صورت «الف ب است» بازنمایی می‌کنیم. مفهومی که باید فهمیده شود، در قالب «الف» می‌آید و مفهومی که برای فهمیدن به کار می‌رود، پس از آن و به صورت «ب» است (کوچش، ۱۳۹۵: ۱۹۵). درمورد رابطه میان حوزه مبدأ و مقصد باید گفت هر حوزه مبدأ می‌تواند درمورد چندین حوزه مقصد به کار برود و هر حوزه مقصد به چندین حوزه مبدأ وصل شود. کوچش مورد اول را دامنه مبدأ و دومی را گستره مقصد می‌نامد (همان: ۲۰۲).

درنهایت، لیکاف استعاره را الگوبرداری نظام‌مند بین عناصر مفهومی یک حوزه از تجربه بشر که ملموس و عینی است، بر روی حوزه دیگری که معمولاً انتزاعی‌تر است؛ یعنی حوزه هدف تعریف می‌کند (لیکاف، ۱۹۹۳: ۴۳).

۲. انواع استعاره

از نظر کارکرد، استعاره‌ها به سه دسته استعاره‌های جهت‌ی (orientational metaphor)، استعاره هستی‌شناختی (ontological metaphor) و استعاره ساختاری (structural metaphor) تقسیم می‌شوند.

❖ استعاره‌های جهت‌ی: استعاره‌هایی هستند که عمدتاً مفاهیم را براساس جهت‌گیری‌های فضایی مانند بالا، پایین، عقب، جلو، دور، نزدیک و... مفهومی می‌کنند (لیکاف و جانسون، ۲۰۰۳: ۱۴). این نوع از استعاره در ابیات مورد بررسی در این مقاله دیده نشد.

❖ استعاره‌های هستی‌شناختی: این استعاره‌ها خود به سه دسته استعاره هستومند، ظرف و شخصیت‌بخشی (تشخیص) تقسیم می‌شوند.

نقش شناختی استعاره‌های هستی‌شناختی، ایجاد یک مبنای هستی‌شناسانه جدید برای یک مفهوم است. در استعاره‌های هستی‌شناختی، مفاهیم انتزاعی بر مبنای اشیا، مواد و حجم دریافت می‌شوند (افراشی، ۱۳۹۵: ۸۲)؛ بنابراین در استعاره‌های هستومند یا ماده، مفاهیم انتزاعی به مثابه یک هستومند یا موجودیت مجسم می‌شوند.

استعاره ظرف: هریک از ما ظرفی هستیم با یک سطح مرزی و یک جهت درون-بیرون. ما این زندگی خود را به دیگر اشیا فیزیکی که به وسیله سطوحشان مرزبندی می‌شوند، نسبت می‌دهیم و آن‌ها را ظرفی دارای درون و بیرون می‌بینیم (لیکاف، ۲۰۰۳: ۲۹). در ابیات مثنوی، استعاره‌های «وحدت آسمان است»، «وحدت کوزه است»، «وحدت شهر است»، «وحدت نمکزار است»، «وحدت معدن طلا است» و... از این نوع هستند.

استعاره شخصیت‌بخشی: در این استعاره، پدیده‌های هستی را در چارچوب واژه‌ها و عبارت‌های مربوط به انسان درک می‌کنیم؛ واژه‌هایی که می‌توانیم آن‌ها را براساس انگیزه‌ها، اهداف، عملکردها و ویژگی‌های خودمان درک کنیم (همان: ۳۴)؛ برای مثال، مولانا از استعاره‌های «وحدت مادر است»، «وحدت حاجی است»، «وحدت شاه است» و... استفاده کرده است.

❖ استعاره‌های ساختاری: زمانی که یک مفهوم به شکل استعاری در چارچوب یک مفهوم دیگر سازمان می‌یابد، آن را استعاره ساختاری می‌نامیم (همان: ۱۴). در اشعار مولانا، استعاره‌هایی مانند «وحدت هدف است»، «وحدت فعل است» و «وحدت رابطه زناشویی است» و... در این دسته جای می‌گیرند.

۳. کلان استعاره

زمانی که کل اثر یا بخش‌های زیادی از یک اثر حول یک استعاره مرکزی شکل بگیرد، یعنی یک استعاره کل اثر را دربربگیرد و سایر استعاره‌ها برای تقویت آن استعاره در اثر به کار رود، آن استعاره کلان استعاره است. کارکرد شناختی این استعاره‌ها در سازمان‌دهی استعاره‌های خرد، انسجام ساختار استعاری در متن است (کوچش، ۲۰۱۰: ۳۲۵)؛ برای مثال، مولانا از کلان استعاره «وحدت انسان است» استفاده کرده است و تمام استعاره‌هایی که وحدت را به مثابه انسان در نظر می‌گیرند، ذیل این کلان استعاره قرار می‌گیرد. در این استعاره‌ها، وحدت اعضای بدن دارد، مشاغل انسانی مثل نگهبانی، وزارت و... را برعهده دارد یا دارای ویژگی‌ها و عواطف انسانی است.

در این پژوهش، به تمامی ابیات مثنوی توجه شد و نمونه‌های استعاره شناختی وحدت استخراج، و نوع و کارکرد آن‌ها بر مبنای نظریه استعاره شناختی تحلیل شدند. رویکرد شناختی در این پژوهش می‌تواند نگاه وحدت‌گرای مولوی را با دقت و گستردگی و در عین حال با تکیه بر زبان وی توصیف و تبیین کند.

پیشینه پژوهش

درباره این موضوع، تاکنون تحقیق مستقلی صورت نگرفته است، اما می‌توان پیشینه این پژوهش را در دو حوزه استعاره مفهومی و مفهوم وحدت این گونه بیان کرد:

در حوزه مربوط به مفهوم استعاره مفهومی، پانته آشعشعی (۱۳۸۰) در پایان‌نامه «استعاره در زبان فارسی» با توجه به نظریه معاصر استعاره به بررسی استعاره‌هایی که در نظام مفهومی سخن‌گویان فارسی وجود دارد پرداخت و به این نتیجه رسید که نظریه لیکاف برای تحلیل استعاره در زبان فارسی سازگاری دارد. فاطمه یوسفی‌راد (۱۳۸۲) در پایان‌نامه «بررسی استعاره زمان در زبان فارسی با رویکرد معنی‌شناسی شناختی» استعاره زمان در زبان فارسی را براساس معنی‌شناسی شناختی مطالعه کرد. در این تحقیق، نویسنده استعاره تصویری گذر «زمان به مثابه حرکت است» را بررسی کرد و به این نتیجه رسید که در این استعاره، هم زمان و هم مشاهده‌کننده در حال حرکت فرض می‌شوند.

رضا امینی (۱۳۸۳) در پایان‌نامه «مقایسه رویکرد لیکاف-جانسون و هلیدی به استعاره» به مقایسه این دو رویکرد در مورد استعاره پرداخت. شیرین پوراابراهیم (۱۳۸۸) در رساله دکتری «بررسی زبان‌شناختی استعاره در قرآن: رویکرد نظریه معاصر استعاره» به بررسی معنی‌شناسی شناختی زبان قرآن پرداخت. بررسی او نشان داد در قرآن، اغلب برای بیان مفاهیم انتزاعی مانند

سعادت، شقاوت و... از استعاره مفهومی استفاده شده است. آزاده منصوبی (۱۳۸۹) در پایان نامه «استعاره‌های مفهومی در زبان درد» به توصیف و طبقه‌بندی استعاره‌های مفهومی در حوزه درد پرداخت. یافته‌های او نشان داد فارسی‌زبانان در بیان درد از حوزه‌های مبدأ مختلفی استفاده می‌کنند که به ساخت استعاره‌هایی چون «درد صدای یک جانور است» و غیره منجر می‌شود.

ارسلان گلفام، سیما حسندخت فیروز و کامبوزیا کرد زعفرانلو (۱۳۸۸) استعاره زمان در شعر فروغ فرخزاد را از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی بررسی کردند. آن‌ها به این نتیجه رسیدند که در سه دفتر آغازین فروغ (دیوار، اسیر، عصیان) استعاره‌ها قراردادی‌اند، اما در دو دفتر آخر (تولد دیگر و ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد) استعاره‌ها ویژگی‌های جدیدی دارند و استعاره‌های نو خلق می‌شوند. راکعی (۱۳۸۹) به تحلیل استعاره‌های مفهومی دو شعر از کتاب *دستور زبان عشق قیصر امین‌پور* با عنوان «نگاهی نو به استعاره: تحلیل استعاره در شعر قیصر امین‌پور» پرداخت. بهنام (۱۳۸۹) استعاره مفهومی نور در دیوان شمس را بررسی کرد. او دریافت که مولانا نور را به مثابه خدا، انسان کامل، مکان، خوراک، شراب، وجود، هدایت، امید و وسیله‌ای برای تبیین فنا و بقا به کار برده است.

شاید بتوان گفت در این میان، هاشمی بیشترین توجه و تحقیق را در حوزه استعاره مفهومی داشته است. هاشمی در مقاله «نظریه استعاره مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون» دو دیدگاه سنتی و نو را در مورد استعاره مقایسه کرد و سپس به معرفی و نقد و کارکردهای استعاره مفهومی از دید لیکاف و جانسون پرداخت. وی در مقاله‌ای با همراهی قوام (۱۳۹۱) مفاهیم انتزاعی موجود در بوف کور را براساس استعاره شناختی بررسی کرد. همچنین در مقاله‌ای دیگر (۱۳۹۲) با عنوان «مفهوم ناکجاآباد در دو رساله سهروردی براساس نظریه استعاره شناختی»، نگاشت‌های استعاری مفهوم ناکجاآباد را در دو رساله *آواز پر جبرئیل* و *فی حقیقه‌العشق* را نشان داد. سپس در مقاله «زنجره‌های استعاری محبت در تصوف» (۱۳۹۲) مفهوم محبت را در آثار صوفیه قرون ۲ تا ۶ هجری بر بنیاد نظریه استعاره شناختی مطالعه کرد. وی در تحقیقی دیگر با همراهی قوام (۱۳۹۲) به بررسی شخصیت و اندیشه بایزید بسطامی براساس روش استعاره شناختی توجه کرد. سرانجام از رساله دکتری خود با عنوان «بررسی نظام‌های استعاری عشق در پنج متن عرفانی براساس نظریه استعاره شناختی» در سال ۱۳۹۲ دفاع کرد و در سال ۱۳۹۴ کتاب خود را با عنوان *عشق صوفیانه در آئینه استعاره* به چاپ رساند.

درباره مفهوم وحدت، جلال‌الدین همایی کتاب *مولوی‌نامه* را در دو جلد نوشت و در آن، افکار و عقاید مولانا را در مورد مسائل فقهی، کلامی و فلسفی و عرفانی بررسی کرد. او در مقاله

چهارم کتاب که مربوط به عقاید و افکار مولوی در مسائل عرفانی است، به موضوع وحدت وجود، وحدت ادیان، وحدت شهود و... پرداخت و نظر و اندیشه مولانا را در این مورد بیان ساخت. منوچهر مرتضوی در کتاب *جهان بینی و حکمت مولانا*، مسائل اساسی و اصلی در تعالیم مولانا را با ذکر شواهد از اشعار این شاعر بزرگ بررسی کرد. وحدت وجود مدار و مرکز تمام مباحث این کتاب است.

محمد نصیری (۱۳۸۹) در مقاله «وحدت شخصی وجود در آینه تمثیل‌های عرفانی» به بیان چند تمثیل از وحدت وجود در آثاری نظیر *لوامع و لوائح*، *گلشن راز*، *لمعات*، *نقد النصوص* و آثار ابن عربی پرداخته است. اکبر قربانی (۱۳۸۸) به «وحدت درونی ادیان در اندیشه مولانا» پرداخت و دریافت که مولانا با تکیه بر اصل محوری وحدت وجود، به یگانگی ادیان اشاره دارد. مسعود پاکدل (۱۳۹۰) مقاله «وحدت وجود و بازتاب آن در منطق الطیر» را به چاپ رساند. مالک شعاعی (۱۳۹۱) در مقاله‌ای با عنوان «شبستری و اندیشه وحدت وجود در گلشن راز» به بازتاب اندیشه وحدت وجودی شبستری در *گلشن راز* پرداخت. مسعود روحانی، سیاوش حق جو و علی اکبر شوبکلائی (۱۳۹۴) مقاله‌ای با عنوان «بررسی وحدت وجود در رباعیات بیدل دهلوی»، موضوعاتی نظیر وحدت وجود، وحدت، کثرت، تشبیه و تنزیه و... را در رباعیات بیدل مطالعه کرد.

مهناز صفایی و علی اصغر حلبی (۱۳۹۱) در مقاله «پژوهشی تطبیقی درباره وحدت وجود از دیدگاه مولوی و اسپینوزا» به برخی وجوه تشابه آن‌ها پرداخت. محمدحسین خان‌محمدی و حجت‌الله همتی (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با عنوان «غیر تو هر چه هست سراب و نمایش است» به بازنمایی وجوه همسانی و ناهمسانی نظرگاه مولوی و ابن عربی در باب وحدت وجود توجه کرد.

با توجه به اینکه در پیشینه استعاره مفهومی، هیچ کدام از پژوهش‌هایی که تاکنون انجام شده‌اند به موضوع وحدت در مثنوی مولانا نپرداخته‌اند و از آنجا که پژوهش‌های انجام‌شده در حوزه وحدت در اندیشه مولانا نیز تنها به نمونه‌های چندی از ابیات مولانا اشاره کرده‌اند، می‌توان گفت مزیت این پژوهش نسبت به موارد ذکر شده این است که در وهله اول در این پژوهش همه وجوه وحدت (وحدت وجود، وحدت ادیان، وحدت کلمه، وحدت ارواح انسانی و مؤمنان و...) مطالعه شده و کامل‌تر است و از سوی دیگر، تمامی ابیات مثنوی مورد توجه قرار گرفته‌اند و مانند مقالات دیگر، بررسی به صورت موردی نبوده است. از آنجا که به دست آوردن خط فکری روشن و درستی از شاعر بزرگی چون مولانا در مورد مبحث مهمی چون وحدت، مستلزم بررسی دقیق و کامل سخن خود شاعر است، بررسی همه ابیات مثنوی می‌تواند راه مناسبی برای دستیابی به فضای فکری و جهان بینی شخصی مولانا نسبت به این مفهوم باشد. همچنین همه پژوهش‌های موجود در پی

اثبات یا نشان دادن نگاه وحدتی مولانا یا مقایسه نگاه وی با دیگران بوده‌اند، اما در این پژوهش به صورت موشکافانه بررسی شد که در نگاه مولانا وحدت چیست و چگونه و با چه ویژگی‌هایی آن را به مخاطب معرفی می‌کند. در نهایت در این پژوهش با رویکرد شناختی نگاه وحدت‌گرای مولوی با تکیه بر زبان وی تبیین شده است که در پژوهش‌های پیشین نمونه‌ای ندارد.

استعاره‌های شناختی از مفهوم وحدت در مثنوی معنوی

در این بخش از پژوهش، به ابیاتی پرداخته می‌شود که دارای استعاره شناختی وحدت هستند. با توجه به مشکل حجم ابیات از آوردن همه نمونه‌ها خودداری شده و فقط به ذکر یک یا دو نمونه بسنده شده است. شماره بقیه ابیات در یادداشت‌ها آمده است. در هر دسته از استعاره‌ها، پس از ذکر استعاره و نمونه‌ها و تحلیل آن‌ها، نوع و کارکرد شناختی استعاره‌ها در جدولی تنظیم شده است.

۱. وحدت نور و شیء نورانی (وحدت حوزه مقصد و نور و شیء نورانی حوزه مبدأ است)
نور در عین بساطت، قدرت پراکندگی در فضا را دارد که اگر از منظر پراکندگی و نقاط نورانی به آن بنگریم به کثرت می‌رسیم و اگر به اصل نور نگاه کنیم، به وحدت می‌رسیم. مولانا وحدت را آفتاب، نور، نور چراغ و نور شمع معرفی می‌کند و در این استعاره در برابر آفتاب وحدت، تصویرهای متنوعی از کثرت ارائه می‌دهد و از این طریق آن را از جوانب مختلف به مخاطب معرفی می‌کند. مولانا معتقد است که ما همه با هم متحد و یگانه بودیم و کثرت و تعینی نداشتیم. مانند نور، خالص و عالی بودیم و سپس کثرت‌ها و تعین‌ها پدید آمدند و این آفتاب بر بارو و برج قلعه افتاد و سایه‌های متعدد به وجود آمد. نور آفتاب یکی است و تعدد سایه کنگره‌ها آن را متعدد نمی‌کند و اگر کنگره از دیوار بریزد تعدد برمی‌خیزد. باید به اصل نور که وحدت و یگانگی است روی نمود (فروزانفر، ۱۳۸۶: ۲۸۴).

۱. وحدت نور خورشید است که واحد است، اما وقتی که از روزنه‌ها بتابد به تعداد روزنه‌ها متفرق دیده می‌شود؛ درحالی که یک نور بیشتر وجود ندارد. ۲. او در این استعاره، گاه وحدت را ضیا (نور خورشید) می‌داند و کثرت را نور ماه. از آن جهت که ماه در فلک اول است و خورشید در فلک چهارم است و هم از آن جهت که روشنی ماه از آفتاب است. ماه، روشن بالعرض است و خورشید روشنی دهنده بالذات (شهیدی، ۱۳۸۶: ۸). ۳. همچنین وحدت، نور خورشید و کثرت شیشه‌های رنگارنگی است که نور خورشید از آن‌ها عبور می‌کند و به رنگ‌های متنوع درمی‌آید.

اگر شیشه‌های رنگارنگ نباشند، نور بی‌رنگ وحدت جلوه‌گر می‌شود. ۴. آفتاب، وحدت و نور کثرت است که نور به آفتاب برمی‌گردد و اگرچه به کثرت‌ها می‌تابد و بر آن‌ها تأثیر می‌گذارد، اما هیچ چیز بر او تأثیر ندارد و به همان آفتاب برمی‌گردد. ۵. وحدت آفتاب است و کثرت، سنگ در مقابل آفتاب است که اگر از صفات سنگی خود فانی شود و از صفات آفتاب پر شود، از تأثیر آفتاب به لعل ناب تبدیل می‌شود و دیگر سنگ نیست. اگر کثرت‌ها نیز از خود فانی شوند و روی به احد آورند و صفات او را بپذیرند و با او به وحدت برسند، در گران‌بهای ماندند او می‌شوند. ۶. وحدت نور است و انسان رسیده به وحدت مانند خورشیدی است که در نور غرق شده است و نمی‌تواند خود را از آن نور جدا بداند. ۷. وحدت نور چراغ است و کثرت تعدد چراغ‌هاست. نور دارای اعداد و کمیت نیست، ولی اگر بیننده به ظرف و چراغ دقت کند کثرت را می‌بیند و از وحدت غافل می‌شود.

منبسط بودیم و یک جوهر همه	بی سر و بی پا بدیم آن سر همه
یک جوهر بودیم همچون آفتاب	بی گره بودیم و صافی همچو آب
چون به صورت آمد آن نور سره	شد عدد چون سایه‌های کنگره
کنگره ویران کنید از منجینیق	تا رود فرق از میان این فریق

(دفتر اول، ۶۸۶-۶۸۹)

وحدت ماه است. مولانا این استعاره از وحدت را در برابر تصویرهای متنوعی از کثرت قرار داده است. ۱. وحدت ماه و کثرت ابر است. نور ماه مظهر بی‌رنگی و مقام وحدت، و ابر مظهر کثرت‌ها است. برحسب غلظت و تراکم یا رقت و تنگی نور ماه، رنگ‌های مختلف در آن منعکس می‌شود. پیدایش این کثرت‌ها از نور یکرنگ یا بی‌رنگ است (فروزانفر، ۱۳۸۶: ۱۱۹). وحدت مهتاب، و کثرت سایه‌ها هستند. نور مهتاب حقیقت وجود است. سایه‌ها همه وجودهای صوری (اجساد انسانی) ما است. در حقیقت حرکت از روح است و ما به اشتباه آن را از جسم می‌دانیم و زندگی جسمانی انعکاسی از نور روح است.

۲. وحدت ماه است و پرتو ماه، کثرت است. آن کس که دیده‌بینا و بصیر دارد، از پرتوها به ماه می‌رسد و می‌داند همه این پرتوها یکی هستند. ۳. وحدت نور ماه و کثرت عکس آن روی دیوار سیاه است. نور که از دیوار برود فقط آب و گل می‌ماند. وحدت ماه و کثرت هلال و بدر ماه است. ۴. وحدت ماه و کثرت عکس ماه در آب است. اصل ثابت است و آب‌ها تغییر می‌کنند. هر کس با آب سرگرم شود، از دیدن اصل محروم است و سرانجام عکس‌ها از میان می‌روند، اما اصل‌ها باقی‌اند. «کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام» (الرحمن/ ۲۶-۲۷).

آن هلال و بدر دارند اتحاد از دوی دورند و از نقص و فساد

(دفتر ششم، ۱۲۰۸)

وحدت نور شمع است، و کثرت چراغ‌هایی است که با آن شمع روشن می‌شود. وقتی چراغی از آتش شمع روشن می‌شود، اگر صد چراغ دیگر هم بعد از آن از آن روشن شود، باز هم همه، نور خود را از آن شمع اصلی که اولین بار چراغ را روشن کرده گرفته‌اند. همچنین وحدت شمع، و کثرت موم است. شمع همه اطراف خود را روشن می‌کند و سایه‌ای گرد او نیست. موم هم در شمع، خود را می‌سوزاند تا با شمع و شعله‌اش یکی شود. موم مظهر جسم و رنگ سیاه آن رمز تیرگی جسمانی اوست. موم سعی دارد این تیرگی را بسوزاند و تبدیل به شعله شود.

شمع شد جمله زبانه پا و سر سایه را نبود به گرد او گذر

موم از خویش و ز سایه در گریخت در شعاع او بهر او کی شمع ریخت

(دفتر پنجم، ۶۷۴-۶۷۵)

وحدت شمع (ذات اولیا) است و کثرت هفت شمع (اجسام اولیا)، در داستان دوقوی دیده می‌شود. مولانا ذات اولیا را شمعی می‌داند که اگرچه در ظاهر مختلف هستند، در معنی یکی هستند. هر که به جسم آن‌ها توجه کند تعدد می‌بیند و آنکه به حقیقت آن‌ها می‌نگرد وحدت را می‌بیند. آن‌ها در عین کثرت به هم متصل هستند و یکی هستند (شهیدی، ۱۳۸۶: ۳۱۰).

باز می‌دیدم که می‌شد هفت یک می‌شکافت نور او جیب فلک

باز آن یک بار دیگر هفت شد مستی و حیرانی من زفت شد

اتصالاتی میان شمع‌ها که نیاید بر زبان و گفت ما

(دفتر سوم، ۱۹۹۱-۱۹۹۳)

وحدت، نور اسلام است. نور اسلام وحدت و قبیله اوس و خزرج و کینه‌هایشان کثرت است. نور اسلام بر قبیله اوس و خزرج که با هم در جنگ بودند تائید و کینه‌های آن‌ها در نور اسلام محو شد. آن‌ها همه با هم یکدل شدند. گویی همه یک تن واحد بودند.

دو قبیله که اوس و خزرج نام داشت یک ز دیگر جان خون آشام داشت

کین‌های کهنه‌شان از مصطفی محو شد در نور اسلام و صفا

(دفتر دوم، ۳۷۱۴-۳۷۱۵)

وحدت، نور چشم است و کثرت، چشم‌ها یا دو تا بودن آن‌هاست. چشم‌ها ابزار بینایی هستند و دو تا بودن آن‌ها در نفس بینایی و یگانگی در عمل خدشه وارد نمی‌کند. مولانا در ابیاتی بیان می‌کند که نایب حق از حق جدا نیست و فقط صورت پرستان آن‌ها را جدا از هم و دو تا می‌بینند. سپس توضیح می‌دهد که اگرچه در ظاهر، چشم‌ها متعددند، عمل بینایی یکی است.

چون به صورت بنگری چشم تو دو است
تو به نورش در نگر کز چشم رست

نور هر دو چشم نتوان فرق کرد
چون که در نورش نظر انداخت مرد

(دفتر اول، ۶۷۶-۶۷۷)

استعاره	نوع استعاره	کارکرد شناختی
نور و اشیای نورانی	هستومند، بی جان، غیرظرف، طبیعی: آفتاب، ماه، نور. غیرطبیعی: نور چراغ، نور شمع، شمع.	آفتاب، ماه، نور، نور اسلام: ارزشمند، پرورش دهنده، هدایت گر، ناجی، در عین ظهور ناشناخته و دور از دسترس، زیبا، یاری رسان. نور چراغ و نور شمع: اصل و منبع بودن، روشنگر و ارزشمند، ناجی. نور چشم و بینایی: عمل یک چیز و تعدد ظاهری.

۲. انسان‌وارگی وحدت (وحدت حوزه مقصد و انسان حوزه مبدأ است)

وحدت، انسان است. وحدت مثل انسان است و اجزای بدن کثرت هستند. بریده شدن هر عضو از تن، مردن آن عضو است و حیات آن تنها با کل بودن است. جزء هویتی ندارد و هر چه هست کل است. وحدت، ماهیت انسان (شکل ظاهری) و کثرت، حالت‌های روانی (شادی و غم و....) است.

ز آن سبب که جمله اجزای منید جزو را از کل چرا برمی‌کنید
(دفتر سوم، ۱۹۳۵)

نقش ما یکسان به ضدها متصف خاک هم یکسان روانشان مختلف
(دفتر سوم، ۴۷۶۸)

وحدت شاه است و زمانی که الف که خود نماد وحدت است، از خود و اوصافش خالی شود، شاه وحدت به او خلعتی از اوصاف خود را می‌دهد.

شه چو حوضی دان چشم چون لوله‌ها
آب از لوله روان در گوله‌ها
(دفتر اول، ۲۸۲۱)

چون الف از استقامت شد به پیش
گشت فرد از کسوة خویشت
چون برهنه رفت پیش شاه فرد
خلعتی پوشید از اوصاف شاه

او ندارد هیچ از اوصاف خویش
شد برهنه جان به جان‌افزای خویش
شاهش از اوصاف قدسی جامه کرد
برپرید از چاه بر ایوان چاه

(دفتر پنجم، ۳۶۱۲-۳۶۱۵)

وحدت پیوند بنده با وجود خواجه است. همان‌طور که بنده مطیع و تسلیم امر خواجه خود است اولیای حق هم بی اراده و فرمان حق قدمی بر نمی‌دارند. بنابراین وحدت پیوند اولیای حق با حق است.

دو مگو و دو مدان و دو مخوان
بنده را در خواجه خود محو دان
(دفتر ششم، ۳۲۱۵)

وحدت حاجی است. وحدت اتحاد حاجیان در عقیده و هدف از حج است و کثرت، افراد با رنگ پوست و شکل های متفاوت است. در حج عقیده و مقصد انسان ها مهم است که همه با هم وحدت دارند و فکر و هدف همه حجاج با هم یکی است. رنگ پوست و اختلاف نژادها در نظرها اهمیتی ندارد. مولانا تبعیض های نژادی را محکوم کرده است.

مرد حجی، همره حاجی طلب
مگر اندر نقش و اندر رنگ او
خواه هند و خواه ترک و یا عرب
بنگر اندر عزم و در آهنگ او
گر سیاه است او هم آهنگ تو است
تو سپیدش خوان که هم رنگ تو است
(دفتر اول، ۲۸۹۴-۲۸۹۶)

وحدت، خال یا نقطه است. وحدت خال است. «خال در نزد مولانا نقطه وحدت حقیقی است که مبدأ و منتهای کثرت است» (تاجدینی، ۱۳۹۴: ۳۳۳). همه چیز (خط، سطح و نوشته) از یک نقطه آغاز می شود. اولین عنصر بصری، نقطه است و ساده ترین واحد تقلیل ناپذیر بر صفحه کاغذ است و همچنین نقطه مفهومی از مرکزیت را به همراه دارد. همه این عوامل وجه اشتراک بین مفهوم وحدت با نقطه است.

همایی می گوید: مثل وحدت «مثل نقطه است در تشکل و ظهور صور و اشکال مختلف بی نهایت حروف و کلمات. چه هرگاه درست دقت کنیم، جمیع حروف و کلمات از نقطه تشکیل می شوند؛ و همان نقطه است که به صورت و مظاهر و اشکال گوناگون حروف و کلمات ظهور می کند؛ چنانکه اگر نقطه را برداری همه حروف و کلمات از بین می روند» (همایی، ۱۳۷۶: ۲۰۹).

در بیان نایب جمال حال او
هر دو عالم چیست عکس خال او
چونک من از خال خویش دم زدم
نطق می خواهد که بشکافد تنم
(دفتر دوم، ۱۹۱-۱۹۲)

وحدت یک شخص است و کثرت القاب و عناوینی همچون پدر، عمو، دایی، برادر، فرزند و... است که برای او اعتباری است.

آن یکی شخصی تو را باشد پدر
در حق شخصی دگر باشد پسر
یک تنی او را پدر ما را پسر
بام زیر زید و بر عمرو آن زیر
(دفتر سوم، ۱۱۵۳)

وحدت مادر است. وحدت مادر و منشأ پیدایش و زاینده گی است. همان گونه که از یک مادر، فرزندان زیادی متولد می شوند وحدت نیز چون مادری است که ویژگی زایایی دارد و کثرت از او

متولد می‌شوند. مادر پرورش‌دهنده، محافظ و حامی کودک است و کودک به‌طور غریزی به مادر گرایش دارد. بین وحدت و کثرت نیز چنین ارتباطی برقرار است.

این مخالف از چه‌ایم ای خواجه ما و از چه زاید وحدت این اعداد را

(دفتر ششم، ۶۱)

وحدت پدر است. پدر علت و سبب پیدایش فرزندان است و از یک پدر فرزندان متعدد با ویژگی‌های ظاهری و باطنی متفاوت به عمل می‌آید. از وحدت نیز کثرت متنوع ظاهر می‌شود.

از یک اشکم چون رسد حر و سفیه چون یقین شد الولد سیرابیه
وحدتی که دید با چندین هزار صد هزاران جنبش از عین قرار

(دفتر ششم، ۱۶۱۱ و ۱۶۱۲)

وحدت محمد (ص) است. همان‌طور که خدا نور مطلق است، محمد نیز نور مطلق است که سایه ندارد و با خدا در وحدت است. حضرت محمد (ص) با حق یکی است و از او جدا نیست. همین سایه‌نداشتن پیامبر خود دلیلی بر یکی‌بودن با حق و به‌وحدت‌رسیدن اوست. او پرورش‌دهنده و راهنمای خلق به‌سوی وحدت است.

چون فناش از فقر پیرایه شود او محمدوار بی‌سایه شود

(دفتر پنجم، ۶۷۲)

وحدت ذات انسان است و کثرت سایه. وحدت قامت انسان است، کثرت سایه هاست. سایه حقیقتی ندارد و وجودش بیان‌گر وجود صاحب سایه است. کثرت‌ها نیز سایه‌هایی مرئی اما غیرحقیقی‌اند، ثابت ندارند و به‌سوی اصلشان برمی‌گردند.

قامت تو برقرار آمد بساز سایه ات کوتاه دمی یکدم دراز
ز آنک در پرتو نیابد کس ثبات عکس‌ها واگشت سوی امهات

(دفتر سوم، ۴۲۲۳-۴۲۲۴)

استعاره	نوع استعاره	کارکرد شناختی
انسان	هستومند، جان‌دار، تشخیص	انسان: مرکز و هدف همه پدیده‌های هستی، برتری بر مخلوقات، قدرتمند، مسلط، دارای اجزاء، همه چیز در تسخیر اوست. اولیاءالله: تعدد ظاهری، وحدت و هدف باطنی. شاه: قدرت، تسلط، حکمران، پرورش‌دهنده، خلعت‌بخش، به‌کمال‌رساننده. خواجه: بزرگ، مسلط، فرمانروا، اصیل و شریف. حاجی: مقصد و عقیده یکسان با اختلافات متعدد. خال: دارای مرکزیت، فاقد طول و عرض و عمق و ارتفاع. شخص: دارای ماهیت‌های یکسان با تعدد و اختلافات ظاهری.

کارکرد شناختی	نوع استعاره	استعاره
مادر و پدر: زایا، خالق، منشأ پیدایش، حامی، ناجی، پرورش دهنده و تربیت کننده، قدرت تولید موجودات متعدد، محافظ، گرایش فطری نوزاد (کثرت) به مادر (وحدت). محمد: رهبر، راهنما، ناجی، نور مطلق، پیوند باطنی با حق، پرورش دهنده. قامت: وجودی حقیقی و منشأ وجودی مرئی اما غیرحقیقی (سایه)، مستقل.		

۳. وحدت عنصر طبیعی (حوزه مقصد وحدت و حوزه مبدأ عناصر طبیعی است)

وحدت آتش است. وحدت آتش و کثرت آهن است. زمانی که آهن را در آتش می گذاری، آهن سرخ، و به آتش تبدیل می شود و خود را آتش می داند؛ زیرا همان خواص آتش را دارد. یکی از خواص آتش، فانی کردن اجسام و یکی کردن آن ها با خود است. وحدت برابر با در خود سوختن و با اصل یکی شدن است. البته از تقدس آتش و ارزشمندی آن نیز نباید غافل بود.

آن منم خم خود انالحق گفتن است
رنگ آتش دارد الا آهنست
رنگ آهن محورنگ آتش است
ز آتشی می لافد و خامش وش است
چون به سرخی گشت همچون زر کان
پس انالنار است لافش بی زبان
(دفتر دوم، ۱۳۴۹-۱۳۵۱)

وحدت، دریا، آب و موج است. مولانا وحدت را دریا می داند که کثرت در برابر آن گاهی به کوزه و خم، و زمانی به کاسه هایی روی آب مانند شده اند. تا زمانی که کاسه از آب دریا پر نشده، جدا از دریاست و روی آب می ماند، اما وقتی کاسه از آب پر شد، در دریای وحدت غرق می شود و با آن یکی می شود. گاهی وحدت دریاست و کثرت موج هایی است که بر اثر باد برمی خیزند و در دیده ظاهرین، متعدد دیده می شوند. کثرت گاهی کفی است که با جنبش موج به ساحل می آید و زمانی سیل و جوی آب که می خواهند خود را به دریا برسانند. این آب ها اگر به دریا برسند، دیگر حقیر و خوار نیستند و دریا می شوند.

صورت ما اندر این بحر عذاب
می دود چون کاس ها بر روی آب
تا نشد پر بر سر دریا چو طشت
چونک پر شد طشت در وی غرق گشت
(دفتر اول، ۱۱۱۰-۱۱۱۱)

وحدت دریاست و کثرت سبدهایی است که در این دریا قرار دارند و فکر می کنند این آب از خودشان است و آن ها از دریا بی نیازند، اما وقتی سبد را از آب بیرون می کشند، می بیند که هیچ از خود ندارد و هر چه داشته از دریا بوده است. همچنان که موج و دریا دو چیز متفاوت و جدا نیستند، در عالم معنی هم دویی وجود ندارد. همه آفریده ها جلوه هایی از ذات بسیط حق هستند، ولی چشم های احوال آن ها را دو می بینند. علاوه بر این ها به رابطه وحدت و دریا با توجه به این

ویژگی های دریا نیز باید توجه کرد: دریا پهناور، گسترده، فراگیر، عمیق و بی انتهاست. دریا مظهر زیبایی است. آب آن نمی گنجد و پاک کننده است و از همه مهم تر گوهر خیز است.

آن سپد خود را چو پر از آب دید
کرد استغنا و از دریا برید
بر جگر آبش یکی قطره نماند
بحر رحمت کرد و او را بازخواند
(دفتر پنجم، ۲۶۲۲-۲۶۲۳)

وحدت دریای عسل است و هر کسی که به این دریا پیوندد، از چند و چون و تغییر می رهد. همچنین وحدت دریای عسل است که هر کس چون شیر در آن راه یابد، از آسیب و دگرگونی حفظ می شود. «شیر چون با عسل آمیخته شود، طعم آن خوش شود و از دگرگونی مصون ماند» (شهیدی، ۱۳۸۶: ۴۹۵).

متصل گردد بدان بحر الست
چونک شد دریا ز هر تغییر رست
منفذی یابد در آن بحر عسل
آفتی را نبود اندر وی عمل
(دفتر چهارم، ۳۴۲۵-۳۴۲۶)

وحدت، آب زلال و یکرنگ است. با وجود یکرنگی و نداشتن تنوع، ملال انگیز نیست. طالبان وحدت مثل ماهیان هستند که آب (وحدت) مایه حیات آنهاست. آب بی رنگ، وحدت است، و خس و خاشاک و کاه روی آب کثرت است. زمانی که باد این کاه و خس و خاشاک را کنار بزند، کثرت ها از بین می روند و آب وحدت روی می نماید. همچنین وحدت آب، و کثرت کف است. این کف فانی و توخالی و حبابی است، آب ویژگی های زیادی از وحدت را برای مخاطب روشن می کند. وحدت نیز مانند آب رنگ، بو، قالب و عوارض دیگری ندارد. به استناد آیه «وجعلنا من الماء کل شیء حی» (انبیاء: ۳۰)، مایه حیات عالم است و زندگی بخش. رمز پاکی است و پاک کننده است. زلال و شفاف است چون آینه. سیال و پویاست و موجب سرسبزی، نشاط، زیبایی، رشد دیگران و ثمردهی است. همچنین عطش طلب را رفع می کند و ملال آور نیست.

آب می تواند مظهر «هستی مطلق عدم نما» باشد. منظور از عدم نما این است که این هست هستی بخش و عنصر حیاتی، هیچ گونه نمودی ندارد و با وجود این، در همه موجودات، جهان، انسان، درختان و گل ها و ایرها و... حاضر و جاری و ساری است. جز به آثار شناخته نمی شود و محرکی نامرئی است که به آنها حرکت و قوت می بخشد و خود از میانه غایب است (مرتضوی، ۱۳۹۰: ۲۳۷).

یک گوهر بودیم همچون آفتاب
بی گره بودیم و صافی همچو آب
(دفتر اول، ۶۸۷)

وحدت موج و کثرت حباب است. چنانکه کف، خود را در اختیار موج می‌نهد و موج هر سو می‌راندش، انسان و کثرت‌ها هم باید خود را در اختیار موج وحدت نهند تا جزئی از او باشند.

ما رمیت اذ رمیت گشته ای خویشتن در موج چون کف هشته ای

(دفتر چهارم، ۲۹۴۷)

وحدت خاک است. وحدت خاک و کثرت اجسام است. جسد و جسم پس از مرگ با خاک یکی می‌شوند و دیگر تفاوت در نژاد، رنگ و ملیت و... وجود ندارد. اگرچه جسم از خاک جدا شده و صورت ظاهری دیگری یافته است، در حقیقت همان خاک است و به اصل خود برمی‌گردد: «و ان کل لما جمیع لدنیا محضرون» (یس: ۳۲) همه کثرت‌ها نیز اگرچه از وحدت جدا شده و هر یک جلوه‌ای به ظاهر متمایز از وحدت یافته‌اند، در نهایت از وحدت می‌آیند و به آن برمی‌گردند.

نان دهنده و نان ستان و نان پاک ساده گردند از صور گردند خاک

(دفتر ششم، ۷۳)

خاک را بین خلق رنگارنگ را می‌کند یکرنگ اندر گورها

(دفتر ششم، ۱۸۵۷)

وحدت باد است. وحدت باد، و کثرت غبار است. باد گردوغبار ایجاد، و در هوا پیچان می‌کند. اگر باد نباشد، حرکت غبارها هم نیست. باد علاوه بر اینکه عامل حرکت و جنبش است، ویژگی دیگری دارد که آن را گزینه مناسبی برای استعاره در مورد مفهوم وحدت کرده است و آن نامرئی بودن آن در عین وجود داشتن است.

بحر را پوشید و کف کرد آشکار باد را پوشید و بنمودت غبار

(دفتر پنجم، ۱۰۲۷)

استعاره	نوع استعاره	کارکرد شناختی
عناصر طبیعی	هستومند، بی‌جان، طبیعی	دریا: پهناور، فراگیر، عمیق، ناشناخته، فسادناپذیر، پاک‌کننده، گوهرخیز. آب: مایه حیات، پاک و پاک‌کننده، سیال و پویا، بدون رنگ و بو و قالب، سودبخش، موجب رشد و ثمردهی، رفع عطش طلب، زلال و بدون ملال آوری. باد: سیال و عامل حرکت دیگران، نامرئی بودن در عین وجود داشتن. خاک: اصل آفرینش، مایه حیات، پرورش دهنده، منبع و مقصد وجودی انسان. موج: عامل حرکت کف، فاعل و علت تامه. آتش: روشنگر، ارزشمند، نابودکننده در خود، خالص‌کننده، ناجی، یاری‌رسان.

۴. شیءوارگی وحدت (وحدت حوزه مقصد و اشیا حوزه مبدأ هستند)

وحدت کالایی است که در دکان مثنوی می فروشند. مثنوی دکان عرضه وحدت در انواع مختلف آن (وحدت وجود، وحدت ادیان، وحدت کلمه و...) است. مولانا وحدت را کالایی در نظر گرفته است که قابل انتقال و عرضه به دیگران است و چیزی نیست که منحصر به شخص خاصی باشد؛ بلکه هر کس که طالب و مشتاق آن باشد، می تواند به آن دست یابد.

مثنوی ما دکان وحدت است غیر واحد هر چه بینی آن بت است

(دفتر ششم، ۱۵۲۸)

وحدت شیء عطر آگین است، مانند گل یا شیء عطر آگین دیگر (مشک، عنبر و...) که می توان آن را استشمام کرد و از بوی آن به وجودش پی برد.

تا ز زهر و از شکر درنگذری کی ز وحدت وز یکی بویی بری

(دفتر اول، ۴۹۸)

وحدت گنجی است که اگر از صورت و ظاهر امور جهان هستی بگذریم می توانیم به آن که شهود حق در اجزای جهان و فنای آن اجزا در وجود حق تعالی است برسیم (فروزانفر، ۱۳۸۶: ۲۸۱). وحدت گنج ارزشمندی است که زیر ویرانه های صورت های ظاهری نهفته است.

صورت سرکش گدازان کن به رنج تا ببینی زیر او وحدت چو گنج

(دفتر اول، ۶۸۳)

گنج مخفی بد ز پری چاک کرد خاک را تابان تر از افلاک کرد

گنج مخفی بد ز پری جوش کرد خاک را سلطان اطلس پوش کرد

(دفتر اول، ۲۸۶۲ و ۲۸۶۳)

وحدت آینه است. وحدت آینه، و کثرات نمدی است که برق آینه وحدت از لای آن می تابد. این بیت اشاره دارد به نخستین آینه ها که پاره آهن های جلاداده شده ای بودند و برای جلوگیری از زنگ زدگی، لابه لای نمد نگهداری می شدند (حبیب، ۱۳۹۳: ۱۸).

برق آینه است لامع از نمد گر نماید آینه تا چون بود

(دفتر چهارم، ۳۲۶۸)

وحدت سرمه ای است که بینایی را می افزایشد؛ سرمه ای الهی که چشم دل انسان ها را بصیرت می بخشد و هر که به آن دست یابد، چشم محدودنگر وی دریا صفت می شود (تاجدینی، ۱۳۹۴: ۵۴۹).

چون همه انوار از شمس بقاست صبح صادق صبح کاذب از چه خاست

چون ز یک سرمه است ناظر را کحل از چه آمد راست بینی و حول

(دفتر ششم، ۱۶۰۸ و ۱۶۰۷)

وحدت کتابی است که کثرت، دفترها و باب‌های آن است.

ذکر استثنا و حزم ملتوی گفته شد در ابتدای مثنوی
صد کتاب ار هست جز یک باب نیست صد جهت را قصد جز محراب نیست
(دفتر ششم، ۳۶۶۷ و ۳۶۶۶)

استعاره	نوع استعاره	کارکرد شناختی
شیء	هستومند، بی‌جان	شیء قابل فروش در دکان: قابلیت ارائه به دیگران و عرضه شدن به خواهان آن. شیء عطر آگین: دارای بو و نشانه وجود، روح نواز و نشاط آور. گنج: ارزشمند، پنهان و نهفته، دور از دسترس. آینه: وجود حقیقی در برابر بازتاب‌های مرئی، اما غیر واقعی و انعکاس دهنده. سرمه: تقویت کننده بینایی، عامل زیبایی. کتاب مثنوی: تعدد دفاتر و کلمات و عبارات برای بیان یک مفهوم.

۵. مکانیت و ظرف‌وارگی وحدت (وحدت حوزه مقصد و ظرف و مکان حوزه مبدأ است)

وحدت، مکان (عالم، خانه، قبله، مقصد) است. مکانی است که سمت و سو دارد. وحدت مکانی است که انسان‌ها از هر جانب و از هر سو که هستند و از همه اختلافات و ستیزها و دوگانگی‌های خود باید به آن سو روان شوند. کمال و شادی واقعی تنها در مکان وحدت حاصل می‌شود. وحدت مکانی است که اگر کسی به آن درجه برسد که از همه مادیات دل بکند، جان او به عالم وحدت که جهان یکرنگی است می‌رسد. با توجه به اینکه ذهن انسان اسیر بعد مکان است و بدون مکان‌مندی نمی‌تواند فکر کند و این موضوع یک مسئله جهان‌شمول است، مفاهیم انتزاعی را نیز مکان‌مند می‌بیند و تفسیر می‌کند.

چون ز وحدت جان برون آری سری جسم را با فر او نبود فری

(دفتر چهارم، ۸۸۱)

این طرق را مخلصش یک خانه است این هزاران سنبل از یک دانه است

(دفتر ششم، ۳۶۶۸)

وحدت مقصدی است که سرانجام همه راه‌ها به آن ختم می‌شود و به حق می‌رسد (شهیدی،

۱۳۸۶: ۲۴۳).

زین دو ره گرچه همه مقصد تویی لیک خود جان‌کندن آمد این دوی

زین دو ره گرچه به جز تو عزم نیست لیک هرگز رزم همچون بزم نیست

(دفتر ششم، ۲۰۵-۲۰۶)

وحدت مانند قبله است که دویی ندارد و همه روی به سوی آن دارند و از آن روی برنمی گردانند. از آنجا که مسلمانان کعبه را مکانی خاص، مقدس و مرکز عالم می دانند وحدت به کعبه تشبیه شده که خانه واحد (خدا) است و همه در آنجا به وحدت می رسند. همچنین اینکه حجاج در مکه یک نوع لباس، یک هدف، یک نوع مناسک و... را دارند، خود نشانی از وحدت است.

قبله و وحدانیت دو چون بود خاک مسجود ملائک چون شود

(دفتر ششم، ۳۱۹۳)

وحدت، جهان صلح یکرنگی است. در ادامه این بیت، مولانا ویژگی های این عالم را این گونه برمی شمرد: وحدت، مکان یا جهانی است که در آن از جنگ و مخالفت و تضاد خبری نیست و سازگاری تمام وجود دارد. ویژگی دیگر این جهان یکرنگی است. تضاد و مخالفت در آن راه ندارد. دورویی و نفاق و دورنگی ندارد و سراسر نور و صداقت و راستی است؛ جهانی که جاودانی و همیشه آباد است؛ زیرا که ضدی در آن وجود ندارد و از ترکیب اضداد پایدار شده است. چون این جهان از اضداد ترکیب شده، فناپذیر است. اگر ضدی نباشد، باقی و جاودان می ماند.

یا مگر زین جنگ حقت وا خرد در جهان صلح یکرنگت برد

(دفتر ششم، ۵۵)

وحدت شهر و دیار است. عالم وحدت شهر اصلی ماست که ما از آن دور شده ایم. پس از مدتی که در غربت و کثرت افتاده ایم باید به سوی وحدت بازگردیم. در عالم وحدت همه ملت ها یکی هستند و عالم وحدت از زمان و مکان بیرون است. آنجا آغاز و انجام نیست. جامعیت، کلیت و کمال و آگاهی، آبادی، نظم از ویژگی های مشترک شهر و وحدت است.

راجع آن باشد که باز آید به شهر سوی وحدت آید از دوران دهر

(دفتر اول، ۳۹۳۷)

وحدت حوض است و کثرت لوله هایی که به حوض وصل هستند و آب را از حوض منتقل می کنند. اصالت با حوض و آب درون حوض است. اگر آب آن پاک و گوارا باشد، در لوله ها هم آب پاک و گوارا جاری می شود و اگر آب حوض شور و ناپاک باشد، در لوله ها هم آب شور و ناپاک جاری می گردد. این بیت تا بیت ۲۸۲۴ ادامه دارد.

شہ چو حوضی دان حشم چون لوله ها آب از لوله روان در گولہ ها

چونک آب جملہ از حوضی است پاک ہر یکی آبی دہد بس ذوقناک

ور در آن حوض آب شور است و پلید ہر یکی لولہ ہمان آرد پدید

(دفتر اول، ۲۸۲۱-۲۸۲۳)

وحدت باغ است. وحدت باغ و کثرت (دنیا) برگ آن باغ است. وحدت باغ بزرگی است و همه ظواهر و مخلوقات در حکم برگی فناپذیر از آن باغ بزرگ هستند. باغ و وحدت هر دو ماندگارند و عامل انبساط و گشادگی روح، ثمرده، دارای لطافت، سرسبزی، صفا و زیبایی هستند. خاصه باغی کین فلک یک برگ اوست بلکه آن مغزست و وین دیگر چو پوست برنمی‌داری سوی آن باغ گام بوی افزون جوی و کن دفع زکام (دفتر دوم، ۳۲۳۲ و ۳۲۳۳)

وحدت معدن طلا است. وحدت نیز مانند معدن طلا منشأ امور باارزش و گران بها است. خود معدن نیز دور از دسترس و کمیاب است و از یک معدن طلا تولیدات متعدد و متنوع و زیبایی حاصل می‌شود.

گفت صوفی چون ز یک کانست زر این چرا نفعست و آن دیگر ضرر
(دفتر ششم، ۱۶۰۴)

وحدت دارالضرب سکه است. وحدت دارالضرب است که از آنجا سکه‌های زیادی ضرب شده و سکه‌های مختلف زر، نقره، مس و... ایجاد می‌شود؛ یعنی کثرت‌های متعدد، باارزش، متنوع و کمیاب از یک مکان ایجاد می‌گردد.

چونک دارالضرب را سلطان خداست نقد را چون ضرب خوب و نارواست
(دفتر ششم، ۱۶۰۹)

وحدت نمکزار است. وحدت نمکزاری یکدست و یکرنگ است. در نمکزار، رنگ دیگری به جز یکرنگی وجود ندارد و هرچه به آنجا برود، بی‌رنگ می‌شود. نمک مانع گندیدگی و پاک‌کننده نیز هست.

کآن جهان همچون نمکسار آمدست هرچه آنجا رفت بی تلوین شدست
(دفتر ششم، ۱۸۵۶)

وحدت کوزه است که از خاک متکثر و متفرق توسط کوزه‌گر عشق و فضل الهی یا مدد اولیا ساخته می‌شود.

آفرین بر عشق کل اوستاد صد هزاران ذره را داد اتحاد
همچو خاک متفرق در رهگذر یک سبوشان کرد دست کوزه‌گر
(دفتر دوم، ۳۷۲۸ و ۳۷۲۹)

وحدت خم رنگ است. وحدت خم رنگ عیسی است و کثرت جامه‌های رنگارنگی که از خم وحدت بیرون آمده‌اند. تا زمانی که تعینات، درون خم رنگ الله باشند، رنگ آن را به خود می‌گیرند و با خم یکی هستند و می‌گویند من خم هستم، اما همین که از خم بیرون آیند، هریک

به گونه‌ای جلوه می‌کنند. مولانا معتقد است که کثرت‌ها و اختلافات در نتیجه دنیای تعینات است و از عوارض عالم خلق است. اما در عالم امر، از کثرت نشانی نیست و آنجا همه وحدت است (شهیدی، ۱۳۸۶: ۲۶۷). انسانی که به این مقام برسد، همه چیز خود را از خدا می‌داند. خود را فانی می‌کند و همه حق می‌شود و به بقاء الله می‌رسد.

صبغة الله است خم رنگ هو پیس‌ها یکرنگ گردد اندرو
چون در آن خم افتد و گویش قم از طرب گوید منم خم لاتلم
(دفتر دوم، ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸)

با توجه به اینکه در دسته‌بندی استعاره‌ها از نظر لیکاف و جانسون، مکان‌ها، ظرف در نظر گرفته می‌شوند، در این مقاله نیز استعاره مکان و ظرف در یک گروه قرار گرفته‌اند.

استعاره	نوع استعاره	کارکرد شناختی
مکان	هستومند، بی‌جان، ظرف طبیعی: دریا، آسمان، عالم، جهان صلح، راه. غیرطبیعی: شهر، خانه، حوض، باغ، سقف.	آسمان: رفعت، شرافت، نعمت‌دهنده و پرورش‌دهنده (بارش و تابش)، وسیع، فراگیر، دور از دسترس، باشکوه، زیبا، بی‌انتها. عالم: کمال، شادی، یکرنگی، دارای سمت و سوسو، همه به سوی آن روان‌اند. جهان صلح: دور از جنگ و تضاد، یکرنگی، سازگاری تمام، جاودان و فناپذیر. شهر: جامعیت، کلیت، آگاهی، آبادی، نظم، فراگیری، وسعت. حوض: دارای ورودی‌های متعدد، منشأ آب لوله‌ها، مستقل، وابستگی لوله‌ها به آن. باغ: ثمرده، روح افزا، ماندگار، عامل انبساط خاطر، دارای سرسبزی و زیبایی. قبله: یگانگی و یک‌جهت داشتن، توجه و التفات همه به آن. معدن طلا: ارزشمند، دور از دسترس، منشأ امور باارزش و کمیاب، تولیدات متعدد (انگشتر، سکه و...).
		دارالضرب: یک مکان با تولیدات متعدد، متنوع، باارزش و کمیاب. نمکزار: یکدست، یکرنگ، فسادناپذیر، مانع‌گنبدگی.

استعاره	نوع استعاره	کارکرد شناختی
شیء	هستومند، بی‌جان، ظرف، غیرطبیعی	کوزه: ساخته‌شده از اجزای متعدد (خاک)، جایگاه تجمع و اتحاد. خم رنگ عیسی: به وجود آمدن تعینات مختلف از یک منبع، اصل و منشأ بودن.

۶. وحدت نبات، گیاه و درخت و خوردنی (وحدت حوزه مقصد و نباتات و خوردنی‌ها حوزه مبدأ است)

وحدت، میوه (گردو و بادام)، آب میوه و شیرۀ انگور است. وحدت آب میوه، و کثرت خود میوه است. اگر صد سیب و انگور (آبی: انگور کبودرنگ) را بفشاری و آبش را بگیری، همه آن‌ها یکی می‌شود و قابل تمایز نیست. شیرۀ انگور وحدت، و دانه‌های انگور کثرت هستند. مولانا وحدت در معنی و تفرقه در صورت را به شیرۀ انگور و دانه‌های انگور تشبیه کرده است. در ظاهر، مؤمنان مثل دانه‌های انگور هستند و با هم در رنگ و اندازه اختلاف دارند، اما اگر آن‌ها را بیفشری شیرۀ آن‌ها یکی است. وحدت مغز و عالم پوست است. کفر و ایمان رنگ و پوست است و حق مغز است. وحدت مانند مغز، اصل و جزء مفید هر چیز است که در میان پوست (کثرت‌ها و ظواهر بی‌خاصیت و دورریختنی) پنهان شده است.

گر تو صد سیب و صد آبی بیفشری

صد نماند یک شود چون بیفشری

(دفتر اول، ۶۸۰)

صورت انگورها اخوان بود

چون فشردی شیرۀ واحد شود

(دفتر دوم، ۳۶۱۸)

خاصه باغی کین فلک یک برگ اوست

بلکه آن مغزست و وین دیگر چو پوست

(دفتر دوم، ۳۲۳۲)

وحدت شراب است. وحدت شراب صاف، و کثرت جرعها یا درد آن است. شراب صاف از زلالی دیده نمی‌شود و فقط درد دیده می‌شود.

جرعه ای بر روی خوبان لطاف

تا چگونه باشد آن راواق صاف

(دفتر پنجم، ۳۸۱)

وحدت دانه‌ای است که خوشه‌ها و سنبله‌های متعدد از همان یک دانه به وجود می‌آیند. اگرچه خود دانه پنهان و نهفته است، اجزای آن مانند سنبل یا شاخ و برگ و... آشکارند و ظاهربینان نمی‌توانند دانه را کشف و درک کنند.

این طرق را مخلصش یک خانه است

این هزاران سنبل از یک دانه است

(دفتر ششم، ۳۶۶۸)

وحدت انگور است. وحدت انگور و غوره کثرت است. افراد خام مانند غوره اند و به کمال و پختگی نرسیده‌اند. از این رو با هم در ستیزه‌اند، اما چون پخته شوند و به کمال برسند (مثل غوره‌ای که انگور شده است) با هم یکی خواهند شد. دیگر اختلاف و دوئیت برمی‌خیزد و تنها با وحدت توصیف می‌شوند. آنکه نخواهد به وحدت برسد به پختگی نخواهد رسید و در همان حالت غوره باقی می‌ماند، اما آنکه در پی وحدت است، با تلاش و جست‌وجو خود را از غورگی درمی‌آورد تا

انگور شود. به عبارت بهتر، وحدت در وجود انسان قرار دارد. اگر به کمال برسد، درمی یابد که با واحد یکی بوده است.

غوره‌های نیک کایشان قابل‌اند
سوی انگوری همی‌رانند تیز
از دم اهل دل آخر یکدل‌اند
تا دوی برخیزد و کین و ستیز
پس در انگوری همی‌درند پوست
تا یکی گردند وحدت وصف اوست
(دفتر دوم، ۳۷۱۹ تا ۳۷۲۶)

وحدت انگبین است. وحدت انگبین است و کثرت سرکه است. وقتی شربت انگبین ساخته می‌شود و سرکه در آن هست، با گذشت زمان سرکه صفات و ویژگی‌های خود را از دست می‌دهد و ترشی را کنار می‌گذارد. همه هستی او فانی می‌شود و شیرین می‌گردد و به انگبین مبدل می‌شود. وحدت همان یکی شدن سرکه با انگبین است.

ز آن سبب فانی شدم من این چنین
همچو سرکه در تو بحر انگبین
(دفتر پنجم، ۲۰۲۴)

وحدت هریسه (حلیم) است و کثرت مخلفات حلیم است. همه حبوبات و گوشت و چربی و پی در حلیم یکی می‌شود. در وحدت نیز همه کثرت‌ها از خود فارغ شده و یکی می‌شوند. اگر دوئیت و کثرت‌ها نباشد وحدت معنی و مفهوم پیدا نمی‌کند.

چون هریسه گشته آنجا فرق نیست
نیست فرقی کاندرا آنجا غرق نیست
(دفتر پنجم، ۳۴۶۰)

وحدت بوته گل است و دو جهان دو گل است که از این بوته رسته است. زمانی که در پی وحدت باشی و ماسوی الله را نفی کنی و لا اله بگویی گل وحدت شکوفا می‌شود و خود را به تو نشان می‌دهد. این استعاره نیز مانند استعاره دانه است و ویژگی‌های پنهانی، پدیدآورنده بودن طراوت و زیبایی، استقلال و وابستگی اجزا به وحدت را بازگو می‌کند.

پس مجو از وی گواه فعل و گفت
که از او هر دو جهان چون گل شکفت
(دفتر پنجم، ۲۴۵)

لااله گفت و الا الله گفت
گشت لااله و وحدت شکفت
(دفتر ششم، ۲۲۶۶)

استعاره	نوع استعاره	کارکرد شناختی
رویدنی و خوردنی	خوردنی‌ها؛ هستومند، بی‌جان، غیرظرف، طبیعی	شراب: نشاط آور، دورکننده رنج‌ها، مشکلات، خاطرات تلخ از ذهن. آب میوه، شیره انگور، انگبین، هریسه: امتزاج و یکی شدن کثرت‌ها، عدم امکان تمایز و تشخیص، فانی شدن کثرت‌ها در وحدت، اشتراک در ماهیت.

کارکرد شناختی	نوع استعاره	استعاره
مغز: پرخاصیت و مفید، پنهان، اصلی که کثرت‌ها (پوست) در خدمت اویند. انگور: تعدد ظاهری، حرکت از خامی کثرت‌ها به پختگی و کمال وحدت. دانه: پنهان، عمل رشد و کمال، ثمرده، مستقل، عدم درک اجزا نسبت به آن. بوته گل: پنهان، عامل زیبایی و سرسبزی، مستقل، بوی کثرت (گل) بیانگر وجود وحدت (بوته گل)، دارای اجزا و ظواهر زیبا.	رویدنی‌ها (دانه و گل بوته): هستومند، جان‌دار، تشخیص (گیاه)	

۷. وحدت مفهوم انتزاعی است. (وحدت حوزه مقصد و مفاهیم انتزاعی حوزه مبدأ است)

اگرچه استعاره مفهومی، استفاده از یک حوزه ملموس برای تبیین یک حوزه انتزاعی است، گاهی برای تفهیم حوزه مقصد که اغلب انتزاعی است، از یک مفهوم انتزاعی دیگر کمک گرفته می‌شود که نسبت به حوزه مقصد روشن تر و عینی تر باشد و در زندگی بیشتر تجربه شده باشد. گاهی نویسنده یا شاعر یک مفهوم انتزاعی را در مؤلفه‌های مربوط به یک تجربه یا فعالیت ساختار می‌بخشد که این تجربه نسبت به آن مفهوم انتزاعی روشن تر است و مخاطب آن مفهوم انتزاعی را با ساختارهای موجود در نظام مفهومی خود مقایسه می‌کند و مطابقت می‌دهد و آن را درک خواهد کرد.

وحدت معنی است و کثرت صورت‌ها هستند. ریشه تمام جنگ‌ها و تعصبات دینی و اختلافات، دلبستگی به صورت است. اگر به معنی توجه کنیم خواهیم دید که همه ادیان و اولیا و حتی همه انسان‌ها با هم یکی هستند. باید از نام‌ها، صورت‌ها و اختلاف‌های ظاهری گذشت؛ زیرا معنی و حقیقت همه این اختلافات وحدت است. وحدت معنی و کثرت الفاظ، کلمات و نام‌ها هستند؛ برای مثال، فردی برای افراد مختلف نسبت‌های مختلف همچون پدر، عمو، دایی، برادر، فرزند و... دارد؛ درحالی‌که آن شخص یک صورت و معنای واحد است.

معنی حرف‌ها وحدت است. حرف‌ها و شنونده حرف و گوینده حرف کثرت‌اند. چون خود را از قید گوینده و شنونده و لفظ خالی کنی، معنی را یکی می‌بینی و اختلافات برای صوت و حرف‌هاست و معنی از خلاف و تعدد آزاد است (شهیدی، ۱۳۸۶: ۱۱).

در معانی قسمت و اعداد نیست

اتحاد یار با یاران خوش است

در معانی تجزیه و افراد نیست

پای معنی گیر صورت سرکش است

(دفتر اول، ۶۸۱-۶۸۲)

روح و جان مظهر وحدت است. روح اولیا همه از یک منشأ است. ارواح اولیا همه وحدت دارند و وحدت ذاتی است و عددی نیست (فروزانفر، ۱۳۸۶: ۵۳). کثرتی که در این جهان مشاهده می‌شود به خاطر اعراض است و اعراض متعلق بر اجسام چون طول، عرض، عمق و رنگ و

عرض‌های دیگر است. حیوان چون دارای نفس بهیمی است و از آن پدید می‌آید دارای کثرت است. از این رو حیوان‌ها از یکدیگر جدایند. اما جان اولیای خدا از عالم دیگری است. آن جان نه مولود جسم است و نه در بند تعلقات جسمانی است. بدین جهت خواهش‌های نفسانی و هوی‌های این جهانی که مولود روح حیوانی است و منشأ و موجب افتراق، در آنان راه ندارد. پس در حقیقت آن روح یکی است، هر چند به صورت متعدد نماید (فروزانفر، ۱۳۸۶: ۵۲).

در بیت دیگری مولانا می‌گوید که براساس حدیث «المؤمنون کنفس واحد» روح انسانی یکی است، ولی تعداد اجساد انسانی بسیار است. انسان‌ها همه از یک روح انسانی سرشته شده‌اند و این جسم آن‌ها است که متفاوت است. در حقیقت آن‌ها به خاطر روح یکسانی که دارند با هم مشکل، اختلاف و تنازعی ندارند. اما جسم حیوانی متفاوت آن‌ها و نیروهای حیوانی (شهوت و غضب و حسد و...) موجب اختلافات و ستیز آن‌ها می‌شود.

تفرقه در روح حیوانی بود	نفس واحد روح انسانی بود
چونک حق رش علیهم نوره	مفترق هر گز نگرده نور او
(دفتر دوم، ۱۸۸-۱۸۹)	
مشفقان گردند همچون والده	مسلمون را گفت نفس واحده
نفس واحد از رسول حق شدند	ورنه هر یک دشمنی مطلق بدند
(دفتر دوم، ۳۷۱۲-۳۷۱۳)	
جان گرگان و سگان هر یک جداست	متحد جان‌های شیران خداست
(دفتر چهارم، ۴۱۴)	

وحدت، روح و کثرت، جسم و جوارح و حواس پنج‌گانه است. قوای نفس ناطقه به هم پیوسته‌اند و مراتب یک حقیقت‌اند. اگر روح نباشد هیچ کدام از حواس ظاهری کارکرد ندارند. از قوت روح، قوای دیگر بقا می‌یابند. روح و وحدت هر دو اصل و منشأ حیات‌اند. نامرئی اما موجودند، حیات‌بخش و عامل همه عوامل زندگی‌اند و روح همه با هم یکی است.

پنج حس با همدگر پیوسته‌اند	ز آنک این هر پنج ز اصلی رسته‌اند
(دفتر دوم، ۳۲۳۷)	

قبل از آنکه خداوند جهان را بیافریند، همه موجودات در صور مثالی بودند. چون ارواح از عالم مثال به این عالم آمدند و در جسم‌ها دمیده شدند (فروزانفر، ۱۳۸۶: ۷۰)، گویی همه در طبله‌هایی با هم بودند که طبله‌ها شکسته شد و همه بر زمین ریختند و متفرق شدند.

طبله‌ها بشکست و جان‌ها ریختند	نیک و بد در همدگر آمیختند
(دفتر دوم، ۲۸۳)	

وحدت بی‌رنگی است. وحدت بی‌رنگی و کثرت رنگ است. فطرت و حقیقت اصل انسانی، بی‌رنگی است. اگر انسان‌ها به اصل توجه کنند و به بی‌رنگی برسند و از رنگ حدود فراتر روند، دوگانگی‌ها از بین می‌رود. همه کیش‌ها و آیین‌ها رنگ و وحدت می‌گیرند و همه مذاهب یکی می‌شوند و دشمنی‌ای نباید وجود داشته باشد. کثرت تعدد رنگ‌هاست و دو صد رنگی استعاره از کثرت است. بی‌رنگی مرتبه وحدت است که در آن از کثرت و رنگ نشانی نیست. ناپیدا و نامعلوم است و هیچ یک از علائم عارضی و اعتباری را ندارد.

چونکه بی‌رنگی اسیر رنگ شد	موسیقی با موسیقی در جنگ شد
چون به بی‌رنگی رسی کآن داشتی	موسی و فرعون دارند آشتی

(دفتر اول، ۲۴۶۷-۲۴۶۸)

وحدت کلمه (کلمه بسم) است. وحدت کلمه است و حروف الفبا کثرت اند. وحدت کلمه بسم است و کثرت الف. در کلمه بسم (باسم) حرف الف هم وجود دارد، اگرچه نوشته نمی‌شود و هم (در بسم) وجود ندارد. در واقع الف در بسم عجین شده و به وحدت رسیده و از خود وجودی ندارد. از دیدگاهی دیگر وقتی حروف الفبا یک کلمه می‌سازند دیگر خودشان هویتی مستقل ندارند و این کلمه است که هویت دارد و اصل است. حروف خود را در کلمه فنا کرده و تبدیل به کلمه شده‌اند.

در وجود و وجه او رو خرج شو	چون الف در بسم در رو درج شو
آن الف در بسم پنهان کرده‌ایست	هست او در بسم و هم در بسم نیست

(دفتر ششم، ۲۲۳۹-۲۲۴۰)

وحدت فعل است و کثرت ابزار انجام فعل. مولانا افعالی چون آفرینش، بریدن، بستن، راه رفتن را تصویری از وحدت می‌داند. وحدت آفرینش است. جهان آفرینش در یک لحظه‌ا زلی و ابدی خلق شده است و حتی زمانی اندازه گفتن «ک» و «ن» هم نبرده‌است. کثرت حروف «ک» و «ن» است. اگر کاف و نون دو حرف است، اثر آن یکی است و آن آفرینش و وجود هستی است. همین طور است افعال بریدن که با دو تیغه قیچی انجام می‌شود یا بستن که نیاز برای دو سر کمند است و همین طور راه رفتن که نیاز به دو پا است، اما اگرچه ابزار و آلت انجام عمل چند تاست، عمل و اثر یکی است.

رشته یکتا شد غلط گم شو کنون	گر دو تا بینی حروف کاف و نون
کاف و نون همچون کمند آمد جذوب	تا کشاند مر عدم را در خطوب
پس دو تا باید کمند اندر صور	گرچه یکتا باشد آن دو در اثر
گر دو پا گر چار پاره را برد	همچو مقراض دو تا یکتا برد

(دفتر اول، ۳۰۷۸-۳۰۸۱)

وحدت هدف است و کثرت راه‌ها، آیین‌ها، پیامبران، مسلک‌ها و نظرهای مختلف مؤمن و گبر و جهود و... این نظرها و مسیرهاست که متفاوت است. اما مقصد و هدف غایی هستی یک چیز است که هر کس به طریقی می‌خواهد به همان هدف برسد. آنچه به آن‌ها تشخیص داده است، نور حق است که بر آن‌ها تافته است. همچنین وحدت، هدف سیرشدن شکم است و کثرت خوردنی‌ها. اگر خوردنی‌های گوناگون وجود دارد، هدف همه آن‌ها سیرکردن شکم است و اگر یک غذا خورده شود، به هدف سیری می‌رسیم. وحدت ایمان مؤمنان و کثرت خود مؤمنان هستند. بنا به احادیث «المؤمنون کالرجل واحد» و «المؤمنون کنفس واحدة» (احادیث مثنوی، ۱۳۶۱: ۴۳). مؤمن‌ها اگرچه در ظاهر متعدد هستند، در نفس ایمان با هم وحدت دارند.

هر نبی و هر ولی را مسلکی است لیک با حق می‌برد جمله یکی است
(دفتر اول، ۳۰۸۶)

وحدت سیر و سلوک است که از ابتدا تا انتهایش یکی است و ابتدا از انتها جدا نیست. این استعاره می‌تواند بیان‌گر سیر و سلوک عرفانی باشد که سالک مسیری را طی می‌کند و از مراحل و مقامات گوناگون می‌گذرد. سالک در انتها درمی‌یابد که از ابتدا تا انتها و در کل مسیر وحدت، وجود داشته است یا حتی وحدت خود اوست اگر نیک بنگرد.

این دوی اوصاف دید احوست ورنه اول آخر و آخر اولست
(دفتر ششم، ۸۱۹)

وحدت پیوند و ما شدن است. وحدت ما است و کثرت من و تو بودن است. درواقع پیوند من (عاشق) و او (معشوق) یا کامل شدن و به کمال رسیدن، وحدت است.

داند او کآن تیغ بر خود می‌زنم من وی‌ام اندر حقیقت او منم
(دفتر پنجم، ۱۹۹۸)

وحدت کل است. وحدت کل و کثرت اجزا هستند. کل به اعتبار اینکه مرکب از اجزا است، ماهیتی مستقل است و خاصیتی که بر آن مترتب است، بر اجزا مترتب نیست.

منظور مولانا از کل و اجزا در معنی اصطلاحی آن‌ها نیست؛ زیرا مولانا خود بهتر می‌داند که کل به معنای اصطلاحی آن، یک مفهوم انتزاعی از اجزای تشکیل یافته در یک مجموعه است و همواره تقدم با وجود اجزاست، نه کل. بلکه مقصود او از کل، استقلال در وجود، و منظورش از اجزا تبعیت در هستی است (جعفری، ۱۳۷۹: ۵۲). منظور مولانا از کل، کل معنوی است و در کل معنوی هرگاه اجزا کاسته شوند، خللی به کل وارد نمی‌شود.

ز آن سبب کی جمله اجزای منید
جزو از کل قطع شد بیکار شد

جزو را از کل چرا بر می کنید
عضو از تن قطع شد مردار شد

(دفتر سوم، ۱۹۳۵-۱۹۳۶)

وحدت فکر است. وحدت فکر و کثرت سخن و قیل و قال است. وحدت مانند فکر وجودی نامرئی و پنهان و ناشناخته است. با سخن (کثرت) می توان به وجودش پی برد و اصل و منشأ کثرت (سخن) است.

کف به حس بین و دریا از دلیل
فکر پنهان آشکارا قال و قیل

(دفتر پنجم، ۱۰۳۱)

وحدت رابطه زناشویی است. پیوند جانها جان تازه ای پدید می آورد. از پیوند زن و مرد نیز فرزندی به وجود می آید.

جفت شد با او به شهوت آن زمان
ز اتصال این دو جان با همدگر

متحد گشتند حال آن دو جان
می رسد از غیبتان جانی دگر

(دفتر پنجم، ۳۸۹۱-۳۸۹۲)

کارکرد شناختی	نوع استعاره	استعاره
معنی، روح، فکر: یگانگی ذاتی، اصل و منشأ بودن، ناشناخته و دور از دسترس، حیات بخش، وابستگی اجزا به آن، وجودی نامرئی. بی رنگی: ناپیدایی، نامعلومی، بدون علائم عارضی و اعتباری. فعل: نمایان شدن به وسیله کثرت ها، نیاز به کثرت ها برای ظهور. کلمه: شمول و فراگیری، هویت بخشی به حروف. هدف: یگانگی با وجود ورودی های متعدد و مختلف. راه: دارای مراحل و مراتب، سلوک و طی طریق برای هدفی واحد. پیوند و ما شدن: یگانگی با تعدد ظاهری، فراگیری، عامل رسیدن به کمال. کل: مستقل، فراگیر، گسترده، وابستگی حیاتی اجزا به آن. رابطه زناشویی: پیوند و یکی شده: تولید کثرت ها.	ساختاری	مفاهیمی انتزاعی

۳. نتیجه گیری

وحدت به عنوان یکی از اصول جهان بینی عرفانی، موضوعی است که در مثنوی به آن توجهی ویژه شده است. مولانا در مثنوی برای تبیین مفهوم «وحدت» بیشتر از استعاره های هستی شناختی از نوع هستومند استفاده کرده است. مولانا در مثنوی مستقیماً به اینکه وحدت بالا است اشاره ای نکرده است، اما با توجه به اینکه وحدت را نور، آسمان، خورشید و ماه معرفی می کند باید گفت که

مولانا استعاره «وحدت، بالا است» را در نظر داشته است. استعاره‌های به کاررفته در این ابیات، اغلب تفصیلی و گسترده هستند. مولانا برای این منظور در مثنوی از چند کلان استعاره بهره گرفته است: ۱. وحدت نور و شیء نورانی است. ۲. وحدت انسان است. ۳. وحدت عنصر طبیعی است. ۴. وحدت شیء است. ۵. وحدت مکان مند و ظرف است. ۶. وحدت گیاه و خوردنی است. ۷. وحدت مفهوم انتزاعی است.

وحدت در ذهن مولانا اصل و منشأ همه پدیده‌ها و موجودی نامرئی است که سبب خلق و تحرک دیگر پدیده‌ها است. وحدت در نظر مولانا پهناور و گسترده، فراگیر، روشنگر، هدایت کننده، پرورش دهنده، نابودکننده پدیده‌ها از خودی خود، ارزشمند و پنهان، دارای نشانه، حکمران و مسلط، قدرتمند و... است و آن را همین گونه به مخاطب می‌شناساند. می‌توان گفت کارکرد این استعاره‌ها برای مخاطب در مثنوی مولانا، تجسیم و تفهیم مفهوم انتزاعی وحدت برای مخاطب و قابل شناخت ساختن آن برای همه است تا درکی کلی از این مفهوم داشته باشند، به نوعی اقتناع شوند و تصویری از این مفهوم در ذهنشان شکل بگیرد. از سوی دیگر، از آنجا که رابطه شاعر و مخاطب رابطه ای دوسویه است، مخاطب نیز به رویکرد، درک و اندیشه مولانا نسبت به این مفهوم دست پیدا می‌کند. در کنار این کارکردها از ویژگی‌های زیبایی آفرینی استعاره، خیال‌انگیزی، آفرینش‌گری مؤلف و مخاطب، قابلیت تفسیرپذیری و لذت ناشی از آن و... نباید غافل شویم.

اگر به نمونه ابیات هر استعاره که به علت محدودیت در حجم مقاله تنها به ذکر تعدادی از آن‌ها اکتفا شده است، دقت شود باید گفت که بسامد استفاده از استعاره دریا و پس از آن آفتاب و ماه از باقی تصاویر بیشتر است که نشان می‌دهد مولانا تحت تأثیر محیط زندگی خود بیشتر از عناصر طبیعی و زنده و پویا بهره برده است و نشان از روحیه شاد و سرزنده وی دارد. مولانا برای وحدت هیچ رنگی قائل نیست و آن را نور می‌داند. او تحت تأثیر آیات قرآنی، وحدت (حق) را نور معرفی می‌کند. از آنجا که نور منبع فرایند رنگ است و بدون آن، رنگ پدیده‌ها و اشیا دیده نمی‌شود، از این طریق یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های وحدت که وجودی نامرئی است اما منشأ ظهور کثرت‌هاست را به نمایش می‌گذارد. دقت مولانا در انتخاب کلمات حوزه مبدأ در استعاره نشان از هوش زبانی او دارد که می‌داند با انتخاب چه تصویری می‌تواند همه جنبه‌ها و ویژگی‌های این مفهوم را معرفی کند. وی بیشتر از تصاویر حس بینایی بهره برده است؛ زیرا می‌داند که فعال‌ترین حس در انسان که بیشترین سهم را در فعالیت‌های ادراکی دارد و قوی‌ترین عامل انتقال مشابهت و ارتباط است، حس بینایی است.

همچنین با توجه به سبک شعری مولانا و تحت تأثیر سبک خراسانی یا متأثر از سبک نویسندگی پدرش و مهم تر از همه به اقتضای شغل خطابه و سروکار داشتن با عموم مردم از استعاره‌هایی ساده، روشن و آنچه برای عموم قابل درک است و در معرض دید همگان است بهره برده است. گویی در بیان این استعاره‌ها که شامل شش دسته اول استعاره‌های این مقاله است، هدف اصلی او تفهیم این مفهوم انتزاعی است نه هنرنمایی و نمایاندن قدرت شاعری و مضمون پردازی‌های دور از ذهن؛ مثلاً از کاسه و سبد روی دریا و آب حرف می‌زند که چیزی است که همه بارها دیده‌اند و قادر به درک آن هستند. در این استعاره‌ها، متن محسوس و روشن است، اما مسئله مهم در این استعاره‌ها دسته هفتم است که مولانا مفهوم انتزاعی وحدت را با یک مفهوم انتزاعی دیگر مثل روح، بی‌رنگی، گل، قدم و... توصیف می‌کند. در این قسمت، متن انتزاعی است و مدلول، تصویر روشنی به مخاطب نمی‌دهد. گویا مولانا بنا بر اصل کتمان اسرار این استعاره‌ها را برای مخاطبان خاص خود به کار برده است تا هر کسی به این اصل اساسی عرفانی دست نیابد.

پی‌نوشت

۱. نور و شیء نورانی

استعاره «وحدت نور خورشید است» در ابیات ۶۷۸ و ۶۷۹ در دفتر اول، ۱۸۶، ۱۶۱۳ در دفتر دوم، ۵۵۹، ۱۷۶۰، ۱۲۵۴ تا ۱۲۵۸، ۲۴۰۶، ۳۵۸۸، ۳۵۸۹، ۴۶۵۹ در دفتر سوم، ۱۹ و ۲۰، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۵۹، ۸۸۳ در دفتر چهارم، ۹۷۶، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۱۰۱۷، ۱۲۶۲، ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶، ۲۰۳۳، ۲۸۸۰ تا ۲۸۸۵، ۴۱۴۸، ۴۱۸۸ در دفتر پنجم و ۴۰ تا ۴۲، ۱۴۸۲، ۱۶۰۷، ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۴، ۲۴۳۰ تا ۲۴۳۳، ۲۸۶۵، ۴۷۴۷ در دفتر ششم نیز آمده است.

استعاره «وحدت ماه است» در ابیات ۳۴۷۶ در دفتر اول، ۱۷۳۵ و ۱۷۳۶، ۲۱۲۷ و ۲۱۲۸ در دفتر سوم، ۴۵۷ در دفتر چهارم، ۶۹۵ در دفتر پنجم و ۹۷۵، ۳۱۳۹، ۳۱۷۸ در دفتر ششم نیز وجود دارد. استعاره «وحدت نور شمع است» در ابیات ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۰ در دفتر اول هم آمده است.

۲. عنصر طبیعی

استعاره «وحدت آتش است» در ابیات ۳۷۵۳ در دفتر دوم، ۴۲۲۱ در دفتر سوم، ۵۷۱ و ۵۷۲، ۵۸۸، ۶۷۸ در دفتر پنجم نیز تکرار شده است.

استعاره «وحدت دریا است» ۵۰۴، ۲۷۱۱ در ابیات دفتر اول، ابیات ۱۸۵، ۱۶۱۴، ۲۸۱۴ در دفتر دوم، در ابیات ۹۶۸، ۹۸۸، ۱۲۷۱، ۱۸۱۲، ۳۱۹۰ در دفتر سوم، در ابیات ۸۸۲ در دفتر چهارم، در ابیات ۲۲۰، ۲۴۱، ۸۰۲، ۸۷۹ و ۸۸۰، ۱۰۲۷، ۱۸۸۰، ۲۹۰۷ تا ۲۹۱۱ در دفتر پنجم، در ابیات ۴۳، ۷۱، ۸۱۴، ۱۴۸۲، ۱۶۰۶، ۱۶۱۷ تا ۱۶۲۳، ۱۴۵۵ و ۱۴۵۶، ۲۰۲۸ تا ۲۰۳۲، ۴۷۷۱ در دفتر ششم تکرار شده است.

استعاره «وحدت آب است» در ابیات ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۱۵۲۰ در دفتر اول، در بیت ۳۹۱۲ در دفتر سوم و ابیات ۶۹، ۳۴۲۷ تا ۳۴۳۰ در دفتر ششم هم وجود دارد.

استعاره «وحدت خاک است» در ابیات ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ در دفتر اول و ابیات ۱۸۵۷، ۴۷۰۹، ۴۷۰۶ و ۴۷۰۷، ۴۷۰۹ در دفتر ششم هم دیده می‌شود.

۳. مکانیت و ظرف‌وارگی وحدت

استعاره «وحدت مکان است» در ابیات ۳۰۹۹ در دفتر اول و ۳۷۴۴ در دفتر دوم نیز وجود دارد.

استعاره «وحدت شهر است» در ابیات ۳۵۰۴ تا ۳۵۰۶ در دفتر اول وجود دارد.

استعاره «وحدت نمکرار است» در ابیات ۱۸۵۸ و ۱۸۵۹ در دفتر ششم هم آمده است.

استعاره «وحدت خم رنگ است» در ابیات ۵۰۱ و ۵۰۲ در دفتر اول و بیت ۱۸۵۵ در دفتر ششم نیز آمده است.

۴. خوردنی و رویدنی

استعاره «وحدت آب‌میوه است» در ابیات ۲۴۸۶ و ۲۴۸۷ در دفتر پنجم هم آمده است.

استعاره «وحدت شراب است» در ابیات ۳۷۵، ۱۰۳۶ در دفتر پنجم نیز وجود دارد.

استعاره «وحدت انگور است» در دفتر دوم بیت ۳۷۱۶ نیز وجود دارد. همچنین در داستانی که مولانا در مورد انگور و نام‌های مختلف آن در ابیات ۳۶۸۲ تا ۳۶۹۱ در دفتر دوم آورده است. اگرچه سخن از اتحاد بین اقوام است، به وحدت مسمی و کثرت نام‌ها نیز اشاره دارد. کثرت نام‌های مختلف همه به یک ذات و ماهیت برمی‌گردد.

۵. مفهوم انتزاعی

استعاره «وحدت معنی است» در ابیات ۷۲۰ تا ۷۲۳، ۳۶۶۹ تا ۳۶۷۴، ۳۶۷۵، ۳۶۸۰ و ۳۶۸۱ در دفتر دوم و ۷۲ تا ۷۵ در دفتر ششم هم وجود دارد.

استعاره «وحدت روح است» در دفتر اول ابیات ۶۷۴ و ۶۷۵، دفتر دوم بیت ۱۸۴، دفتر سوم بیت ۸۴ و دفتر پنجم بیت ۲۲۹۵ هم آمده است.

استعاره «وحدت روح و کثرت اعضای بدن است» در ابیات ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ در دفتر اول و بیت ۳۲۴۰ در دفتر دوم هم آمده است.

استعاره «وحدت بی‌رنگی است» در ابیات ۲۴۷۰ و ۳۴۷۶ در دفتر اول نیز دیده می‌شود.

استعاره «وحدت کلمه است» در ابیات ۲۹۱۵ در دفتر اول هم وجود دارد.

استعاره «وحدت هدف است» در ابیات ۱۲۵۸، ۲۱۲۴، ۳۱۹۶ در دفتر سوم، در ابیات ۴۰۷ و ۴۰۸ در دفتر چهارم، در ابیات ۳۲۵ تا ۳۲۸ در دفتر پنجم و در بیت ۳۶۶۹ در دفتر ششم هم آمده است.

استعاره «وحدت سیر و سلوک است» در بیت ۵۹۱ در دفتر پنجم و در بیت ۱۴۳۹ در دفتر ششم هم وجود دارد.

استعاره «وحدت پیوند و ما شدن است» در بیت ۱۲۹۹ در دفتر سوم و ۲۰۱۹، ۲۶۶۵، ۴۱۳۰، ۴۱۴۰ در دفتر پنجم نیز وجود دارد.

استعاره «وحدت کل است» در ابیات ۲۰۸۹ و ۲۲۲۴ در دفتر ششم هم آمده است.

منابع

- قرآن کریم. (۱۳۸۳). ترجمه حسین انصاری. نشر اسوه. قم.
- افراشی، آریتا. (۱۳۹۵). مبانی معناشناسی شناختی. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. تهران.
- پالمر، فرانک. (۱۳۹۱). نگاهی تازه به معنی شناسی. ترجمه کورش صفوی. ج ۶. کتاب ماد (وابسته به نشر مرکز). تهران.
- پورنامداریان، تقی. (۱۳۶۴). رمز و داستان های رمزی در ادب فارسی (تحلیلی از داستان های عرفانی-فلسفی ابن سینا و سهروردی). شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. تهران.
- تاجدینی، علی. (۱۳۹۴). فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشه مولانا. ج ۳. سروش. تهران.
- جعفری، محمد تقی. (۱۳۷۹). مولوی و جهان بینی‌ها. مؤسسه تدوین آثار علامه جعفری. تهران.
- حبیب، اسدالله. (۱۳۹۳). واژه‌نامه شعر بیدل. به اهتمام سید مهدی طباطبایی. سوره مهر. تهران.
- شهیدی، سید جعفر. (۱۳۸۶). شرح مثنوی. ج ۵. انتشارات علمی و فرهنگی. تهران.
- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۶۱). احادیث مثنوی. امیرکبیر. تهران.
- _____. (۱۳۸۶). شرح مثنوی شریف. چاپ دوازدهم. انتشارات علمی و فرهنگی. تهران.
- فریمن، مارگارت. (۱۳۹۰). «شعر و حوزه استعاره: به سوی نظریه شناختی در ادبیات». در کتاب استعاره و مجاز با رویکردی شناختی (آنتونیو بارسلونا). برگردان لیلا صادقی. صص ۲۸۱-۳۳۰. نقش جهان. تهران.
- قائم‌نیا، علیرضا. (۱۳۹۳). «استعاره‌های مفهومی در آیات قرآن» در کتاب زبان استعاری و استعاره‌های مفهومی (رضا داوری اردکانی، رضا نیلی‌پور، علیرضا قائم‌نیا، آنتونی جیان حاج، لطف‌الله یارمحمدی). ج ۲. صص ۳۱-۶۰. هرمس. تهران.
- کووچش، زولتان. (۱۳۹۵). زبان، ذهن و فرهنگ: مقدمه‌ای مفید و کاربردی. ترجمه جهان‌شاه میرزابیگی. تهران: نشر آگاه.
- لیکاف، جورج. (۱۳۹۰). «نظریه معاصر استعاره». ترجمه فرزانه سجودی. در کتاب استعاره، مبنای تفکر و ابزار زیبایی‌آفرینی (گردآوری فرهاد ساسانی. ج ۲). صص ۱۳۵-۲۳۰. سوره مهر. تهران.
- مرتضوی، منوچهر. (۱۳۹۰). جهان بینی و حکمت مولانا. توس. تهران.
- مولانا، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۰). مثنوی معنوی. براساس نسخه تصحیح شده رینولد نیکلسون. با مقدمه بدیع الزمان فروزانفر. پاد. تهران.
- هاشمی، زهره. (۱۳۹۴). عشق صوفیانه در آینه استعاره (نظام های استعاری عشق در متون عرفانی مشهور براساس نظریه استعاره شناختی). نشر علمی. تهران.
- همایی، جلال‌الدین. (۱۳۷۶). مولوی‌نامه (مولوی چه می‌گوید). ج ۹. مؤسسه نشر هما. تهران.
- Kövecses, Z. (2010). Metaphor: A Practical Introduction. Second edition. Oxford: Oxford University Press.

- Lakoff, G. (1993). The Contemporary Theory of Metaphor in Andrew Ortony (ed). *Metaphor and Thought*. 2nd edition. Cambridge University Press. 202–251.
- Lakoff, G. and Johnson, M. (2003). *Metaphors We Live By*. Chicago and London: The University of Chicago Press.

References

- The Holy Qur'an*. (2004). (H. Ansari, Trans.). Osveh.
- Afrashi, A. (2016). *Mabani ma'na shenasi shenakhti [Essentials of cognitive semantics]*. Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Foruzanfar, B. (1982). *Ahadithe Masnavi* [Hadiths of Masnavi]. Amir Kabir.
- Foruzanfar, B. (2007). *Sharh-e Masnavi Sharif* [Masnavi Sharif Commentary] (12th ed.). Elmi-Farhangi.
- Freeman, M. (2011). Poetry and the scope of metaphor: Towards a cognitive theory in literature. In A. Barselona (Ed.), *Metaphor and imagery* (L. Sadeghi, Trans.) (pp. 281-330). Naghsh-e Jahan Press.
- Ghaemini, A. (2014). Conceptual metaphor in Qur'anic verses. In R. Davari Ardekani, R. Nilipour, A. Ghaemini, A. Jian & L. Yarmohammadi (Eds.), *Metaphorical language and conceptual metaphors* (2nd ed.) (pp. 31-60). Hermes.
- Habib, A. (2014). *Vazhe name she're Bidel* [Glossary of Bidel poetry]. Sooreh Mehr.
- Hashemi, Z. (2015). *Eshghe sufiyaneh dar ayene este'are* [Sufi love in the mirror of metaphor]. Elmi.
- Homaei, J. (1997). *Mowlavi nameh: Mowlavi che migooyad?* [What does Rumi say?] (9th ed.). Homa Press.
- Jafari, M. (2000). *Mowlavi va jahanbiniha* [Rumi and worldviews]. Institute for Compiling Allameh Jafari Works.
- Kövecses, Z. (2010). *Metaphor: A practical introduction* (2nd ed.). Oxford University Press.
- Kövecses, Z. (2016). *Language, mind and culture: A practical introduction* (J. Mirzabeigi, Trans.). Agah.
- Lakoff, G. (1993). The contemporary theory of metaphor. In A. Ortony (Ed.), *Metaphor and thought* (2nd ed.). (pp. 202-251). Cambridge University Press.
- Lakoff, G. (2011). The contemporary theory of metaphor. In F. Sassani, *Metaphor: Thinking basis and beauty creation tool* (pp. 135-230) (F. Sojoudi, Trans.). Sooreh Mehr.
- Lakoff, G., & Johnson, M. (2003). *Metaphors we live by*. The University of Chicago Press.
- Mortazavi, M. (2011). *Jahanbini va Hekmate Mowlana* [Rumi's worldview and wisdom]. Toos.
- Mowlana, J. M. (2001). *Masnavi manavi* [Spiritual couplets] (R. Nicholson, Ed.). Pad.
- Palmer, F. R. (2012). *Semantics: A new outline* (6th ed.). (K. Safavi, Trans.). Ketab-e Mad.
- Pournamdarian, T. (1985). *Ramz va dastanhaye ramzi dar adabe Farsi* [Symbolism and symbolic stories in Persian literature]. Elmi-Farhangi.
- Shahidi, S. J. (2007). *Sharhe Masnavi* [Masnavi commentary] (5th ed.). Elmi-Farhangi.
- Tajdini, A. (2015). *Farhange namadha va neshaneha dar andisheye Mowlana* [A lexicon of symbols and signs in Mowlana's thoughts] (3th ed.). Soroush.

Elucidating the Concept of Unity in Masnavi through Conceptual Metaphor¹

Seyede Zahra Mirnezhad²
Mohammad Taghavi³
Maryam Salehi Nia⁴

Received: 2020/05/01

Accepted: 2020/08/02

Abstract

Unity is of the central concepts in mystical thinking. Mawlana has used metaphor to elucidate this concept, similar to numerous other inexplicit mystic concepts. In this study, metaphors used for the concept of unity by Mawlana's in *Masnavi Ma'navi* (*The Spiritual Couplets*) have been studied and analyzed based on Lakoff and Johnson's Conceptual Metaphor Theory. The present study aimed at understanding Mawlana's view about the concept, his style of introducing that to the audience, and the factors affecting his choice of metaphors, through analyzing the metaphors and identifying their type and cognitive functions. Accordingly, we first extracted instances of unity metaphors and then analyzed and described them. In *Masnavi*, Mawlana has used seven meta-metaphors of light, man, natural element, object, place and container, growing entities, and abstract concept; most of which are ontological metaphors. Through these metaphors, all the features and functions of the concept of unity are displayed to the audience, though via observing confidentiality principle. Rumi's eloquence as an orator, congenial relation with the public, poetic style, and living environment have been influential in choosing simple, tangible and popular metaphors. Nonetheless, there is a category of metaphors, such as "unity is colorlessness" or "unity is thought", in which the presented image of unity is highly abstract; as if it needs to be interpreted by special target audience or elites. In these metaphors, the image used to introduce the abstract concept of unity is itself abstract and needs to be clarified.

Keywords: Unity, Conceptual Metaphor, Mawlana, *Masnavi Ma'navi* (*The Spiritual Couplets*), Lakoff and Johnson

1. DOI: 10.22051/JML.2020.31111.1939

2. PhD student of Persian Language and Literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran, mirnezhad.zahra@yahoo.com

3. Associate Professor of Persian Language and Literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran, (Corresponding author), taghavi@um.ac.ir

4. Assistant Professor of Persian Language and Literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran, m.salehinia@um.ac.ir